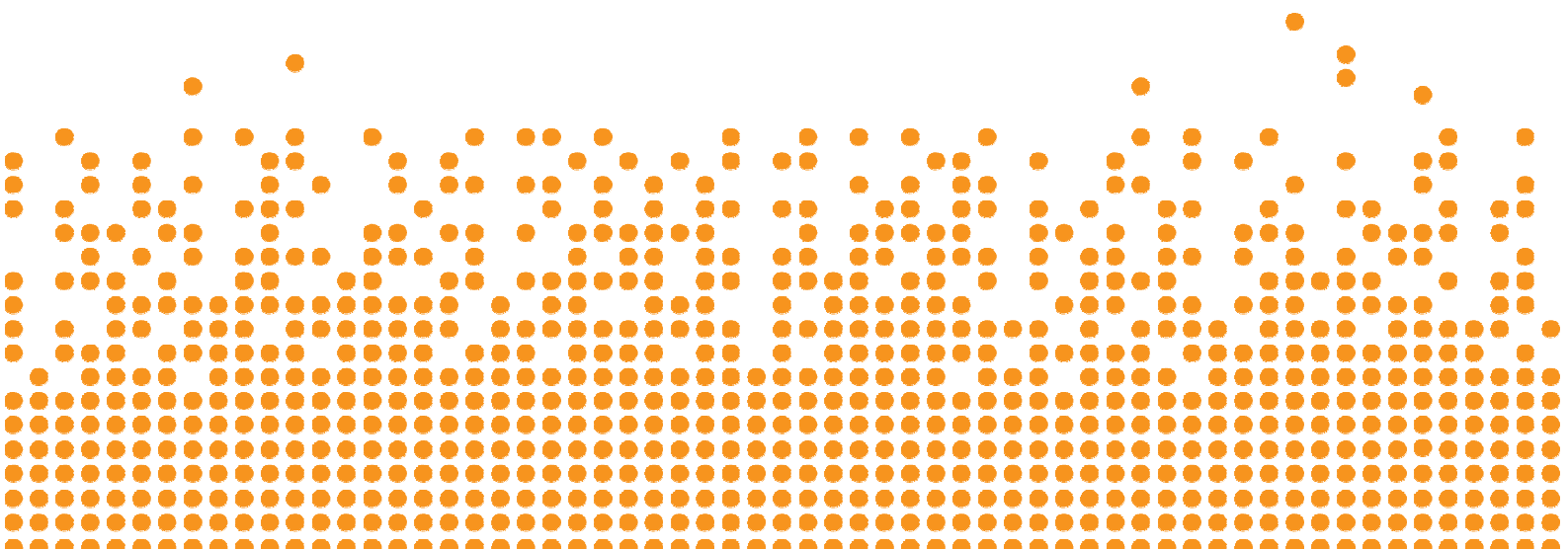




ادبیات فارسی ۳



انواع نثر

۱- کدام کتاب از جهت سبک نثر، با کتاب‌های دیگر متفاوت است؟

- (۱) بهارستان (۲) قابوس‌نامه (۳) گلستان (۴) مناجات‌نامه

۱- گزینه ۲ پاسخ است.

زیرا قابوس‌نامه به نثر ساده و روان در چهل و چهار باب، عنصرالمعالی برای فرزند خود، گیلان‌شاه، در زمینه‌ی حکمت علمی در قرن پنجم نوشته است ولی گزینه‌های ۱، ۳ و ۴، به نثر مسجع و آهنگین نوشته شده‌اند. بهارستان، اثر جامی، به تقلید از گلستان سعدی نوشته شده است. گلستان، اثر سعدی، دارای هشت باب و یک دیباچه، به نثر مسجع نوشته شده است. مناجات‌نامه، اثر خواجه عبدالله انصاری، به نثر مسجع نوشته شده است.

۲- سبک نثر کدام کتاب با بقیه متفاوت است؟

- (۱) مناجات‌نامه خواجه عبدالله انصاری (۲) کلیله و دمنه
(۳) گلستان سعدی (۴) مرزبان‌نامه

۲- گزینه ۴ پاسخ است.

«مرزبان‌نامه» از جمله‌ی نثرهای مصنوع و متکلف است و بقیه‌ی گزینه‌ها، به نثر مسجع و فنی نگاشته شده‌اند.

۳- آثار کدام گزینه دارای نثر مصنوع و متکلف است؟

- (۱) کلیله و دمنه - مرزبان‌نامه (۲) تاریخ بلعمی - تاریخ جهان‌گشا
(۳) قابوس‌نامه - سیاست‌نامه (۴) تاریخ جهان‌گشا - مرزبان‌نامه

۳- گزینه ۴ پاسخ است.

کلیله و دمنه ← مسجع و فنی / تاریخ بلعمی، قابوس‌نامه و سیاست‌نامه ← ساده و مرسول

اغراق

۴- در همه‌ی گزینه‌ها آرایه‌ی «اغراق» به کار رفته است به جز

- (۱) که گفتت برو دست رستم ببند
(۲) ز سم ستوران در آن پهن دشت
(۳) شود کوه آهن چو دریای آب
(۴) خم آورد بالای سرو سهی

۴- گزینه ۴ پاسخ است.

«سرو سهی» استعاره از اسفندیار است. مصراع دوم کنایه از «مردن» است.

گزینه‌ی ۱: علاوه بر آرایه‌ی «اغراق» در ترکیب «چرخ بلند» آرایه‌ی «استعاره» به کار رفته است (چرخ بلند استعاره از آسمان).

گزینه‌ی ۲: علاوه بر «اغراق» دارای آرایه‌ی «واج آرایی» در واج «ش» و «تضاد» بین «زمین و آسمان» است.

گزینه‌ی ۳: علاوه بر آرایه‌ی «اغراق» آرایه‌ی تشبیه هم به کار رفته است.

۵- در همه‌ی ابیات به جز بیت آرایه‌ی ادبی «اغراق» وجود دارد.

- (۱) یک ره ز لب دجله منزل به مداین کن
(۲) خود دجله چنان گرید صد دجله خون گویی
(۳) از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
(۴) تا سلسله‌ی ایوان بگسست مداین را

۵- گزینه ۱ پاسخ است.

جناس

۶- در کدام بیت، آرایه‌ی «جناس تام» به کار رفته است؟

- (۱) بار غمت می‌کشم و ز همه عالم خوشم
(۲) روزگاری است که سودازدهی روی توأم
(۳) سعدی از پرده‌ی عشاق چه خوش می‌گوید
(۴) مرا که با تو سخن گویم و سخن شنوم

۶- گزینه ۳ پاسخ است.

پرده‌ی اول پرده‌ی موسیقی است و پرده‌ی دوم حجاب معنی می‌دهد، پس جناس تام دارد.

۷- در کدام بیت جناس تام به کار برفته است؟

- ۱) دادگستر آسمان کسه داد بشر داد
- ۲) باری است سر بر دوش من خواهم افکندن بار من
- ۳) بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ
- ۴) داد تو را داد تا کسه داد دهی تو

۷- گزینه ۳ پاسخ است.

در گزینه‌ی ۱: «داد» اول به معنی «حق» و دومی «فعل» است.

در گزینه‌ی ۲: در مصراع دوم «باری» قید است به معنی «به هر حال» ولی «باری» دوم از اسم + ی نکره ساخته شده است.

در گزینه‌ی ۳: «باد» در مصراع اول و دوم هر دو به معنی «حرکت هوا» است.

در گزینه‌ی ۴: «داد» مصراع اول به معنی «حق» و دومی «فعل» است.

۸- در همه‌ی بیت‌ها به جز بیت نوعی جناس وجود دارد.

- ۱) گر تو را آهنگ وصل ما نباشد گو مباش
- ۲) با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی
- ۳) چشمم از آن روز که بر کردم و رویت دیدم
- ۴) ای نسیم صبح اگر باز اتفاقی افتدت

۸- گزینه ۱ پاسخ است.

واژه‌ی «آهنگ» در هر دو مصراع به یک معنی است (قصد).

در گزینه‌ی ۲: بین واژه‌های «چنگ = ابزار موسیقی» و «چنگ = دست» جناس تام وجود دارد.

در گزینه‌ی ۳: در واژه‌های «روز و روی» و «بر و سر» جناس ناقص اختلافی وجود دارد.

در گزینه‌ی ۴: بین واژه‌های «باز و بار» جناس ناقص اختلافی وجود دارد.

۹- در کدام بیت، جناس ناقص افزایشی وجود دارد؟

- ۱) این بوی روح پرور از آن خوی دلبر است
- ۲) سررشته‌ی جان به جام بگذار
- ۳) دستم نداد قوت رفتن به پیش دوست
- ۴) زاهد و عجب و نماز و من و مستی و نیاز

۹- گزینه ۳ پاسخ است.

گزینه‌ی ۱: «بوی - خوی» ← ناقص اختلافی

گزینه‌ی ۲: «جان - جام» ← ناقص اختلافی

گزینه‌ی ۳: «دست - دوست» ← ناقص افزایشی

گزینه‌ی ۴: «نماز - نیاز» ← ناقص اختلافی

۱۰- در کدام بیت «تشبیه و جناس تام» به کار رفته است؟

- ۱) داد عشاق بده، وقت خود از دست مده
- ۲) دل من بسته‌ی زنجیر سر زلف تو شد
- ۳) پاسخ تلخ تو و خنده‌ی شیرین با هم
- ۴) دوش سیلاب غم تا به سر زانو بود

۱۰- گزینه ۴ پاسخ است.

ترکیب «سیلاب غم» تشبیه است (غم = مشبه / سیلاب = مشبه به).

واژه‌ی «دوش» در مصراع اول به معنای «دیشب» است و در مصراع دوم واژه‌ی «دوش» به معنی «کتف و شانه» می‌باشد. پس جناس تام ایجاد می‌کند.

۱۱- در کدام بیت هم جناس تام و هم جناس ناقص وجود دارد؟

- ۱) خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
- ۲) کفر است در طریقت ما کینه داشتن
- ۳) مال اگر ز ابن‌یمین مایل به غیری شد چه شد
- ۴) در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

۱۱- گزینه ۳ پاسخ است.

در بیت سوم کلمه‌های «مال و مایل» جناس ناقص است و کلمه‌های «منال = ناله مکن و منال = ثروت و ابزار زندگی» جناس تام هستند.

در گزینه‌ی ۱) «نماز و نیاز»، در گزینه‌ی ۲) «کینه و سینه» و در گزینه‌ی ۴) «آن و جان» جناس ناقص اند و جناس تام در آن‌ها وجود ندارد.

۱۲- در کدام بیت آرایه‌ی مجاز و جناس تام وجود دارد؟

سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
وین چه مرا در سر است عمر در این سر شود
که گذر می‌نتوان کرد ز دریا به شنا
رنگ رخسار و تن، زرد و نزار است چو کاه

(۱) آن یار کز و خانه‌ی ما جای پری بود
(۲) آن که مرا آرزوست دیر میسر شود
(۳) چشم از خیل خیال تو از آن محروم است
(۴) تا دلم زان رخ گلگون غم کوه کشید

۱۲- گزینه ۲ پاسخ است.

دو کلمه‌ی «سر» هم جناس تام دارند و هم مجازند.

حسن تعلیل

۱۳- در همه‌ی ابیات، به چه چیز آرایه‌ی حسن تعلیل به کار رفته است.

شاخ بریده را نظری بر بهار نیست
جواب داد که آزادگان تهیدستند
بیا که صاف شود این هوای بارانی
پس زاهدان برای چه خلوت گزیده‌اند

(۱) قطع امید کرده نخواهم نعیم دهر
(۲) به سرو گفت کسی میوه‌ای نمی‌آری
(۳) تویی بهانه‌ی آن ابرها که می‌گیرند
(۴) گر شاهدان نه دینی و دین می‌برند و عقل

۱۳- گزینه ۱ پاسخ است.

که چون مصراع دوم در حکم مصداقی برای مصراع اول است، آرایه‌ی «اسلوب معادله» پدید آورده است. در گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) دلیلی غیرواقعی، اما شاعرانه برای موضوعی بیان شده است که به آن «حسن تعلیل» می‌گویند.

۱۴- در کدام بیت آرایه‌ی حسن تعلیل به کار رفته است؟

بیا که صاف شود این هوای بارانی
طوفان نمی‌کند گوش تعلیم ناخدا را
گریه را باشد اثر دامان شب‌ها بیش‌تر
گلی که نیست در او نکه‌تی گلاب مکن

(۱) تویی بهانه‌ی آن ابرها که می‌گیرند
(۲) در کارگاه عشق است تدبیر عقل بی‌کار
(۳) در سیاهی می‌توان گل چید از آب حیات
(۴) بدار دست ز اصلاح دل چو شد بی‌درد

۱۴- گزینه ۱ پاسخ است.

شاعر علت باریدن باران را با دلیلی شاعرانه مطرح کرده است.

۱۵- در کدام بیت آرایه‌ی حسن تعلیل به کار رفته است؟

پر بی‌دلان شد باغ‌ها، آخر بگو دلدار کو
دلش را چون فلک زیر و زبر کرد
ز شاخ‌های بقا بعد از این چه بهره برم
که اندر خاک می‌جویند ایام جوانی را

(۱) آمد بهار عاشقان، معشوق گل رخسار کو
(۲) نیاییش در دل خسرو اثر کرد
(۳) در این چمن که ز بیبری خمیده شد کمرم
(۴) خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده

۱۵- گزینه ۴ پاسخ است.

برای خمیده شدن پشت پیران علتی غیرواقعی اما ادیبانه آمده است که حسن تعلیل محسوب می‌شود.

۱۶- در کدام بیت آرایه‌های «حسن تعلیل، تشخیص و تناسب» وجود دارد؟

گریه‌اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد
سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد
فرو شد تا برآمد یک گل زرد
گویی که روز من بود و روزگار من

(۱) رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار
(۲) آن کس که به دینار و درم خیر نیندوخت
(۳) هزاران نرگس از چرخ جهان گرد
(۴) از بس که کوتاه است و سیه‌زلف یار من

۱۶- گزینه ۱ پاسخ است.

رباعی و دوبیتی

۱۷- کدام گزینه یک مصراع از دوبیتی است؟

(۲) اندر دل بی‌وفا غم و ماتم باد
(۴) کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت

(۱) از شبنم عشق خاک آدم گل شد
(۳) بیا گم‌کرده‌ی دیرین خود را

۱۷- گزینه ۳ پاسخ است.

زیرا هرگاه هجای نخستین، هجای کوتاه باشد دوبیتی محسوب می‌شود و اگر هجای بلند باشد رباعی نامیده می‌شود: ب + «بی» میانجی + آ. بنابراین هجای نخستین «ب» است نه «بی».

۱۸- کدام گزینه رباعی محسوب نمی‌شود؟

- (۱) هر چند که از آینه بی‌رنگ تر است
 (۲) من می‌گویم ستاره‌ای بود شهید
 (۳) بیا ای دل از این جا پر بگیریم
 (۴) گویند که با نام تو مجنون گم شد

۱۸- گزینه ۳ پاسخ است.

رباعی با هجای بلند شروع می‌شود. در حالی که بیا «ب+یا» بوده و هجای نخستین آن هجای کوتاه است و دوبیتی محسوب می‌شود. (هجای کوتاه از یک صامت + سـ ساخته می‌شود).

۱۹- ابیات زیر در چه قالبی سروده شده است و سراینده‌ی آن کیست؟

- (۱) رباعی - حسن حسینی
 (۲) رباعی - خیام نیشابوری
 (۳) دوبیتی - اقبال لاهوری
 (۴) دوبیتی - قیصر امین‌پور
- «بیا ای دل از این جا پر بگیریم»
 «بیا گم‌کرده‌ی دیرین خود را»
 «ره کاشانه‌ی دیگر بگیریم»
 «سراغ از لاله‌ی پرپر بگیریم»

۱۹- گزینه ۴ پاسخ است.

ابیات داده شده در قالب دوبیتی است و سراینده‌ی آن قیصر امین‌پور است. فرق دوبیتی با رباعی در وزن عروضی آن‌هاست و هجای آغازین دوبیتی، هجای کوتاه و هجای آغازین رباعی بلند است.

ترجیع بند و ترکیب بند

۲۰- تفاوت قالب «ترجیع بند» و «ترکیب بند» در چیست؟

- (۱) تعداد بندها
 (۲) موضوع آن‌ها
 (۳) بیت میان بندها
 (۴) طرز قرار گرفتن قافیه‌ی بندها

۲۰- گزینه ۳ پاسخ است.

در ترجیع بند بیتی که میان بندها می‌آید تکراری است، ولی در ترکیب بند غیر تکراری است.

۲۱- درباره‌ی ترکیب بند، کدام گزینه نادرست است؟

- (۱) ابیات همه‌ی بندها با یکدیگر هم‌وزن‌اند.
 (۲) قافیه‌ی بیت‌های میانی با یکدیگر متفاوت است.
 (۳) در یک بند، تعداد کلمه‌های قافیه با تعداد بیت‌ها برابر است.
 (۴) مطلع هر بند، دو مصراع هم‌قافیه دارد.

۲۱- گزینه ۳ پاسخ است.

ترکیب بند نوع قالب شعری است که از چند بند (بخش) درست می‌شود. بدین گونه که هر بند از چند بیت هم‌وزن و هم‌قافیه تشکیل می‌شود و مصراع اول بیت هر بند با مصراع‌های زوج هم‌قافیه است، بعد از هر بند یک تک‌بیت هم‌وزن، اما با قافیه‌ی متفاوت قرار می‌گیرد و بعد از آن، بندی دیگر سروده می‌شود و بعد از هر بند یک تک‌بیت با قافیه‌ی متفاوت آورده می‌شود و به‌طور کلی همه‌ی ابیات ترکیب بند با هم به یک وزن سروده می‌شوند اما ابیات یک بند با بندهای دیگر هم‌قافیه نیستند.

مؤسسه آموزشی فرهنگی

درس اول

ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم* افلاک حریم بارگاہت

☞ به شکر اندرش مزید نعمت

شکر نعمت‌های خدا باعث افزایش نعمت‌ها می‌شود.

شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند

۱- مفهوم بیت زیر با همه‌ی ابیات به‌جز بیت تناسب معنایی دارد.

«شکر نعمت نعمتت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند»

شکر کن تا خدا بیفزاید

۱) در نعمت خدای بگشاید

تو نه‌ای از در نعمت که همه کفرانی

۲) نعمت آن راست زیاده که همه شکر بود

در ره آزادمردی شکر جزوی از جزا

۳) بخشش خود را به شکر کس نیلاید که هست

نعمت افزون دهد به نعمت خوار

۴) حق نعمت شناختن در کار

گزینه ۳ پاسخ است.

در گزینه‌ی (۳) شاعر می‌گوید: آزادمردان به خاطر بخشش، از بنده‌ی خدا توقع شکر ندارند. اما در سه گزینه‌ی دیگر و عبارت روی سؤال به این مطلب اشاره شده است که شکر نعمت، نعمت را افزون می‌کند.

☞ از دست و زبان که برآید کز عهده‌ی شکرش به درآید؟

ناتوانی انسان در شکرگزاری بایسته مقابل خداوند

فصل خدای را که توان شمار کرد یا کیست آن که شکر یکی از هزار کرد

☞ فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده

فرش زمردین: چمن و سبزه

خیمه بیرون بر، که فراشان باد فرش دیبا در چمن گسترده‌اند

☞ درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر گرفته

ابر آب داد بیخ درختان تشنه را شاخ برهنه پیرهن نوبهار کرد

بیخ: پایین، ریشه

۲- «درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر گرفته» با مفهوم کدام بیت قرابت معنایی دارد؟

یا بر فراز سرو شکفته است یاسمن

۱) یارب گل است عارض زیبایات یا سمن

باشد به‌سوی کشور جان‌هاش تاختن

۲) چشم تو آهوپی است که هنگام ترک‌تاز

باد صباش خرده زر کرد در دهن

۳) می‌گفت با صبا ز رخت گل حکایتی

زلفت که زیر خم او هست صد شکن

۴) کی با شکست حال دل زار می‌رسد

گزینه ۳ پاسخ است.

خرده‌ی زر در دهن گل کردن مفهومی مشابه قبای سبز ورق بر درختان پوشاندن است. (در هر دو به سرسبزی و طراوت درختان و گل‌ها اشاره شده است.)

☞ وظیفه روزی به خطای منکر نبرد

خداوند جیره و مقرری انسان‌ها را به خاطر گناهان زشت آن‌ها قطع نمی‌کند.

ای کریمی که از خزانه‌ی غیب گبر و ترسا وظیفه‌خور داری

گبر: زرتشتی در معنی کافر نیز به‌کار می‌رود. ترسا: نصرانی، مسیحی

ولیکن خداوند بالا و پست به عصیان در رزق بر کس نیست

به: به‌خاطر عصیان: گناه رزق: روزی

بر در شاهی گدایی نکته‌ای در کار کرد گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود

اشاره به رزاق بودن خدا

چنان پهن خوان کرم گسترده که سیمرغ در قاف روزی خورد

این مفهوم در درس ۱۳ از سال دوم (درس باغ عشق) هم آمده است.

- ۳- مفهوم عبارت «وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد»، از کدام گزینه دریافت نمی‌شود؟
 (۱) زبانم را ثنای خود در آموز
 (۲) کرم‌های تو ما را کرد گستاخ
 (۳) عذرپذیرنده‌ی تقصیر ما
 (۴) روزبرآرنده‌ی روزی خوران
 گزینه ۱ پاسخ است.

مفهوم متن سؤال چنین است «روزی مقرر بندگان را به خاطر خطاکار بودن آن‌ها، قطع نمی‌کند.»
 بررسی سایر گزینه‌ها:

- گزینه‌ی ۲: این که خدا روزی گناهکاران را هم می‌دهد ممکن است باعث گستاخی ما شود.
 گزینه‌ی ۳: از خطاهای منکر (گناهان زشت) ما می‌گذرد و در روزی را به روی ما نمی‌بندد.
 گزینه‌ی ۴: خداوند روزی همه را می‌رساند.

۴- کدام بیت با متن زیر ارتباط معنایی ندارد؟

«باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه‌جا کشیده، پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی خوران به خطای منکر نبرد.»

- (۱) باران که در لطافت طبعش خلاف نیست
 (۲) ولیکن خداوند بالا و پست
 (۳) ادیم زمین سفره‌ی عام اوست
 (۴) دو کونش یکی قطره از بحر علم
 در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس
 به عصیان در رزق بر کس نیست
 برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
 گنه بیند و پرده پوشد به حلم

گزینه ۱ پاسخ است.

- هر کدام از گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) با بخشی از عبارت متن سؤال ارتباط معنایی دارند.
 گزینه‌ی ۲: به عصیان در رزق بر کس نیست = وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد.
 گزینه‌ی ۳: بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست = خوان نعمت بی دریغش همه‌جا کشیده
 در جایی دیگر سعدی می‌فرماید:

«ای کریمی که از خزانه‌ی غیب
 گبر و ترسا وظیفه‌خور داری»
 «دوستان را کجا کنی محروم
 تو که با دشمنان نظر داری»

گزینه‌ی ۴: گنه بیند و پرده پوشد به حلم = پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد.

۵- عبارت «پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه‌ی روزی به خطای منکر نبرد» با کدام بیت متناسب است؟

- (۱) بر احوال نابوده علمش بصیر
 (۲) ولیکن خداوند بالا و پست
 (۳) عزیزی که هر کز درش سربتافت
 (۴) بر او علم یک ذره پوشیده نیست
 به اسرار ناگفته لطفش خبیر
 به عصیان در رزق بر کس نیست
 به هر در که شد هیچ عزت نیافت
 که پیدا و پنهان به نزدش یکی است

گزینه ۲ پاسخ است.

ابو ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
 گفتم این شرط آدمیت نیست
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
 مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش
 سعدی با دیدن پرده‌ای مشغول مناجات، عدم مناجات خود را شرط انسانیت نمی‌بیند.

۶- مفهوم بیت زیر با کدام بیت تناسب معنایی دارد؟

- «گفتم این شرط آدمیت نیست»
 (۱) همه از بهتر تو سرگشته و فرمانبردار
 (۲) کرم بین و لطف خداوندگار
 (۳) ای مرغ سحر! عشق ز پروانه بیاموز
 (۴) عاشقان کشتگان معشوقند
 مرغ تسبیح‌گوی و من خاموش
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
 گنه بنده کرده است و او شرمسار
 کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
 برنیاید ز کشتگان آواز

گزینه ۱ پاسخ است.

در بیت روی سؤال سعدی - با بینش منحصر به فرد خود - وقتی پرده‌ای را مشغول مناجات می‌بیند می‌گوید درست نیست انسان از مناجات خدا غافل باشد. در گزینه‌ی (۱) نیز سعدی عناصر هستی را فرمانبرداران خدا می‌داند که به امر او در خدمت انسان هستند پس، از انسان می‌خواهد به خاطر شکر این نعمت فرمانبردار خدا باشد، در هر دو شاعر با دیدن طبیعت به مناجات با خدا ترغیب شده است.

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان؟

اشاره دارد به حدیث پیامبر ﷺ که فرمود: «مثال اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر کس به آن‌ها تمسک جوید نجات می‌یابد و هر کس نه، غرق می‌شود.»

ای پیامبر ﷺ، امت با داشتن پشتیبان معنوی مثل تو غمی ندارند همان‌طور که کسانی که در کشتی نوح نشسته‌اند باکی از طوفان ندارند. انسان با داشتن یک پشتیبان محکم معنوی آسوده‌خاطر می‌شود.

دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش

دست در دامن زدن: متوسل شدن، کمک خواستن

ای دل از سیل فنا بنیاد هستی بر کند چون تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

زمان: زمان، روزگار

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت»

دل عاشق چه غم از شورش دوران دارد؟ کشتی نوح چه اندیشه ز طوفان دارد؟»

چه باک آید ز کس آن را که او را نگهدار و نگهدار تو باشی»

هر گه یکی از بندگان گنهکار پریشان روزگار، دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جلّ و علا - بردارد، ایزد تعالی در او نظر نکند. بازش بخواند، باز اعراض کند. بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند. حق - سبحانه و تعالی - فرماید: یا ملائکتی قد استحییبت من عبدي و لیس له غیري فقد غفرت له. دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم که از بسیاری دعا و زاری بنده همی شرم دارم.

گنه بنده کرده است و او شرمسار

کرم بین و لطف خداوندگار

انابت: توبه

پریشان روزگار: بدبخت

عذر به درگاه خدای آورد

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر: توبه

تقصیر: گناه

تضرع کنان را به دعوت مجیب

فرماندگان را به رحمت قریب

۷- مفهوم «دست انابت به امید اجابت به درگاه حق - جلّ و علا - برداشتن» در کدام گزینه آمده است؟

۱) شمعیم و خوانده‌ایم خط سرنوشت خویش

۲) عاشقان کشتگان معشوقند

۳) بنده همان به که ز تقصیر خویش

۴) بی‌کمالی‌های انسان از سخن پیدا شود

۵) ما را برای سوز و گداز آفریده‌اند

۶) بر نیاید ز کشتگان آواز

۷) عذر به درگاه خدای آورد

۸) پسته‌ی بی‌مغز چون لب وا کند رسوا شود

۹) پسته‌ی بی‌مغز چون لب وا کند رسوا شود

۱۰) گزینه ۳ پاسخ است.

انابت به معنی توبه است، دست انابت به درگاه حق برداشتن یا عذر به درگاه خدا آوردن هر دو در معنی توبه و طلب مغفرت هستند.

۸- مفهوم حدیث «یا ملائکتی قد استحییبت من عبدي و لیس له غیري فقد غفرت له» در کدام گزینه آمده است؟

۱) قبول است اگر چه هنر نیستش

۲) تواضع کند هوشمند گزین

۳) نهد شاخ پرمیوه سر بر زمین

۴) ترا تا دهن باشد از حرص باز

۵) نیاید به گوش دل از غیب راز

۶) اگر میرم امروز در کوی دوست

۷) قیامت زخم خیمه پهلوی دوست

۸) گزینه ۱ پاسخ است.

معنی عبارت روی سؤال این است: «ای فرشتگانم، من از بنده‌ی خود شرم دارم و او جز من پناهی ندارد؛ پس آمرزیدمش» همین مفهوم در گزینه‌ی (۱) نیز دیده می‌شود.

۹- معنای عبارت «زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تو را شرم، کرم بود» در کدام گزینه آمده است؟

۱) بنده همان به که ز تقصیر خویش

۲) لطف و عذاب هر دو ز یزدان رسد ولی

۳) لاشک حدیث لطف به از قصه‌ی عذاب

۴) کرم بین و لطف خداوندگار

۵) گنه بنده کرده است و او شرمسار

۶) تو که با دشمن این نظر داری

۷) تو که با دشمن این نظر داری

۸) گزینه ۳ پاسخ است.

در روی سؤال و گزینه‌ی (۱) از لطف و کرم پروردگار سخن گفته شده است که با وجود جرم از طرف بنده از تضرع و زاری او شرمسار می‌گردد.

عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که «ما عبدناک حق عبادتک»

گوشه‌نشینان (معتکفان) سراپرده‌ی شکوه و عظمت خداوند به کوتاهی در عبادت و بندگی اعتراف می‌کنند که «تورا آن چنان که شایسته بود

ستایش نکردیم.»

انسان ناتوان در عبادت و بندگی است.

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که به جای آورد
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن
با همه کروبیان عالم بالا

کروبیان: فرشتگان

۱۱- مفهوم عبارت «گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه‌ی اصحاب را، چون پرسیدم، بوی گل چنان مست کرد

که دامنم از دست برفت» به مفهوم کدام عبارت نزدیک تر است؟

(۱) تخم خرمايي به تربيتش نخل باسق گشته.

(۲) عصاره‌ی تاکی به قدرت او شهد فایق شده.

(۳) واصفان حلیه‌ی جمالش به تخیر منسوب که: ما عرفناک حق معرفتک.

(۴) عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عبدناک حق عبادتک.

گزینه ۳ پاسخ است.

در عبارت روی سؤال سعدی با مشاهده‌ی جمال الهی متحیر و از خود بی خود می‌شود. همین مفهوم در گزینه‌ی (۳) نیز دیده می‌شود.

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

مرغ سحر در این بیت نماد عاشق خام و پرمده‌ا و پروانه نماد عاشق حقیقی و پاکباز است.

سعدی می‌گوید: ای عاشق خام و بی‌خبر از عالم عشق، عشق را از عاشق حقیقی بیاموز چراکه او در عشق جان داد اما شکایتی نکرد.

پروانه نیستم که به یک شعله جان دهم
شمع که جان گدازم و دودی نیاورم

حالا در این بیت پروانه نماد عاشق خام و بی‌خبر از عشق حقیقی و شمع نماد عاشق حقیقی است.

شمع این مسأله را بر همه کس روشن کرد
که توان تا به سحر گریه‌ی بی‌شیون کرد

نالیدن بلبل ز نوآموزی عشق است
هرگز نشنیدم ز پروانه صدایی

خرم دل آن که از ستم آه نکرد
کس را ز درون خویش آگاه نکرد

۱۲- بیت زیر با کدام گزینه تناسب معنایی دارد؟

کان سوخته را جان شد و آواز نیامد»

«ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز

شمع که جان گدازم و دودی نیاورم

(۱) پروانه نیستم که به یک شعله جان دهم

چه گل‌های رنگین به جوبارها

(۲) به خون خود آغشته و رفته‌اند

بر نیاید ز کشتگان آواز

(۳) عاشقان کشتگان معشوق‌اند

ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست؟

(۴) هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست

گزینه ۱ و ۳ پاسخ است.

در روی سؤال ذکر شده است که پروانه می‌سوزد اما گله و شکایتی نمی‌کند.

در گزینه‌ی (۱) «جان گدازم و دودی نیاورم» و در گزینه‌ی (۳) «بر نیاید ز کشتگان آواز» مفهومی مشابه با بیت روی سؤال دارند.

کان را که خبر شد خبری باز نیامد

این مدعیان در طلبش بی‌خبراند

کسانی که ادعا می‌کنند به عشق و شناخت خدا رسیده‌اند بی‌خبر هستند، اگر یادتان باشد در درس نی‌نامه هم در این مورد خوانده‌اید؛ عارف

می‌داند که برای درک این عوالم چشم و گوش دیگر لازم است پس بیهوده، سخن نمی‌گوید:

کسی که به اسرار خدا واقف شود آن را بازگو نمی‌کند.

چه قصه بود ندانم دلا فسانه‌ی عشق
که هر که گوش بر آن کرد از زبان افتاد

از زبان افتادن: سکوت کردن

تا خبر دارم از او بی‌خبر از خویشتنم
با وجودش ز من آوار نیاید که منم

نهانی صحبت جان‌ها به جان‌ها
عجب مَه‌ری است محکم بر دهان‌ها

عارفان کز جام حق نوشیده‌اند
رازها دانسته و پوشیده‌اند

محرم این هوش جز بی‌هوشی نیست.

و گر سالکی محرم راز گشت
ببندند بر وی در بازگشت

۱۴- مفهوم بیت زیر با کدام گزینه ارتباط دارد؟

- «این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند
آن را که خبر شد خبری باز نیامد»
- بی‌دل از بی‌نشان چه گوید باز؟
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
مهر کردند و دهانش دوختند
- (۱) گر کسی وصف او ز من پرسد
(۲) تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشنوی
(۳) دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
(۴) هر که را اسرار حق آموختند
- گزینه ۴ پاسخ است.

در روی سؤال سعدی می‌فرماید کسی که به اسرار خدا واقف شود آن را فاش نمی‌کند همین مفهوم در گزینه‌ی (۴) نیز دیده می‌شود.
رد گزینه‌ی مشکوک:

در گزینه‌ی (۱) سعدی به خاطر عظمت و ماورای فکرت بودن پروردگار از توصیف او ابزار ناتوانی می‌کند نه این که می‌خواهد راز پوشی کند.

۱۶- بیت زیر با همهی ابیات، به‌غیر از بیت تناسب دارد.

- (۱) گر برود جان ما در طلب وصل دوست
(۲) هر که را اسرار حق آموختند
(۳) نالیدن بلبل ز نوآموزی عشق است
(۴) کسی را در این بزم ساغر دهند
- هیف نباشد که دوست دوست‌تر از جان ماست
مهر کردند و دهانش دوختند
هرگز نشنیدیم ز پروانه صدایی
که داری بی‌هوشیش دردهند
- گزینه ۱ پاسخ است.

در بیت روی سؤال و گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) به این مفهوم اشاره شده است که عارفی که از اسرار حق آگاه شود آن را فاش نمی‌کند.

افلاک حریم بارگاہت

جبریل مقیم آستانت

جبرئیل افتخار اقامت در آستان تو را دارد و آسمان‌ها حریم بارگاه تو هستند.

عظمت پیامبر، معراج او و برتری او نسبت به ملائک و هستی

شبی برنشست از فلک برگذشت به تمکین و جاه از ملک برگذشت

تمکین: احترام و توانایی

چنان گرم در تیه قربت براند که در سدره جبریل از او بازماند

تیه: بیابان قربت: نزدیکی، در این جا نزدیکی به خدا سدره: نام درختی در بهشت

اشاره به این مطلب دارد که در معراج، جبرئیل از یک حدّ بیش‌تر نتوانست با پیامبر بالا برود، سعدی در این مورد می‌گوید:

بدو گفت سالار بیت‌الحرام که ای حامل وحی بر ترخ «رام

بگفتا فراتر مجالم نماند بماندم که نیروی بالم نماند

اگر یک سر مو فراتر برم فروغ تجلی بسوزد پرم

ای برترین مقام ملائک بر آسمان با منصب تو زیرترین پایه‌ی عدد

ای کسی که (مقصود پیامبر) برترین مقام فرشتگان در مقایسه با جایگاه تو بسیار حقیر و ناچیز است.

خدایت ثنا گفت و تبجیل کرد زمین بوس قدر تو جبریل کرد

ثنا: ستایش تبجیل: بزرگ داشتن، بزرگ شمردن

درس پنجم، ششم و هفتم

آورده‌اند که، قاضی بست، بیهقی و هنر نویسندگی او

- امیدوار بود آدمی به خیر کسان مرا به خیر تو امید نیست شرمرسان
- بر مشام خلق، گل شو در گلستان جهان ورنه ندانی گشت گل باری مشو خار کسی
- زنبور درشت بی‌مرّوت را گوی باری چو عسل نمی‌دهی نیش مزین
- تو که نوشم نئی نیشم چرایی تو که یارم نئی پیشم چرایی
- مرهم نمی‌نهی به جراحی، نمک مپاش نوشم نمی‌دهی، به دلم نیشتر مزین

۱- دو جمله‌ی آخر عبارت «امیر از دور بدید و بشنید و بخندید و گفت «ای حکیم: از من چیزی بخواه.» گفت: «جامه‌ی خود می‌خواهم اگر انعام فرمایی.» با همه‌ی گزینه‌ها به جز گزینه‌ی متناسب است.

- (۱) از طلا گشتن پشیمان گشته‌ایم
 (۲) امیدوار بود آدمی به خیر کسان
 (۳) دانی چه کنی؟ مرا به من باز گذار
 (۴) بده فرمان به هر موجب که خواهی

گزینه ۴ پاسخ است.

در عبارت روی سؤال و سه گزینه‌ی اول گوینده، چون از مخاطب زبان‌دیده است می‌گوید از تو توقع لطف و نعمت ندارم همین‌که مرا آزار ندهی خوب است.

چون به آن چه دارم و اندک است قانعم و زر و وبال این به چه کار آید؟

حضرت علی می‌فرماید: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ»

معنی عبارت: چون به این دارایی اندکم قانعم زیر بار گناه این [مقصود سکه‌هایی است که سلطان مسعود برای قاضی بست فرستاده است]

نمی‌روم.

قناعت و آزادگی است.

آن چه دارم از اندک مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجت‌مند نیستم.

حطام: خرده‌ی گیاه، در این جا مال بی‌ارزش دنیا.

با کمال احتیاج از خلق استغنا خوش است با دهان تشنه مردن بر لب دریا خوش است

استغنا: بی‌نیازی، توانگری خواستن، خواستار بی‌نیازی بودن

گرچه ز جهان جوی نداریم هم سر به جهان فرو نیاریم
 آن کس که سر به جیب قناعت فرو نبرد بگذار تا به چاه مذلت فرو رود
 ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگویی که روزی مقدر است
 با آن که جیب و جام من از مال می‌تهی است ما را فراغتی است که جمشید جم نداشت
 به نان خشک قناعت کنیم و جامه‌ی دلخ که بار محنت خود به که بار منت خلق

دلخ: لباس پشمینه که درویشان پوشند.

هر جا که عرضه کرد قناعت متاع خویش بازار حرص و معرکه‌ی آزر را شکست

آز: طمع

در هر دلی که عز قناعت نهاد پای از هر چه بود حرص و طمع را بیست دست

عزت: عزت

مدح کس و تملق ناکس نگفته‌ایم چون از مقام و منصب والا گذاشته‌ایم

لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ

خلقت خدا تغییر نمی‌کند.

اصل و ذات قابل تغییر نیست.

سگ به دریای هفت‌گانه بشوی که چو تر شد پلیدتر باشد
 خر عیسی‌گوش به مکه برند چون بیاید هنوز خر باشد
 گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردهد با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد
 خوی بد در طبیعتی که نشست نرهد جز به وقت مرگ از دست
 هیچ صیقل نکو نداند کرد آهنی را که بدگهر باشد

۲- عبارت «بوسهل مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل و ادیب بود اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده- و لا تبدیل لخلق الله- و با آن شرارت دل‌سوزی نداشت.» با مفهوم کدام گزینه تناسب ندارد؟

- (۱) زمین شوره سنبل برنیارد
 (۲) سگ اصحاب کهف روزی چند
 (۳) عاقبت گرگ‌زاده گرگ شود
 (۴) هر که بدخو بود گه زادن

گزینه ۲ پاسخ است.

در متن سؤال بیهقی می‌گوید شرارت و بدخویی در ذات بوسهل زوزنی بود و خلقت خدا تغییر نمی‌کند یعنی اصل و ذات قابل تغییر نیست. این مفهوم تنها در گزینه‌ی (۲) دیده نمی‌شود چرا که در این گزینه تغییر در ذات صورت گرفته است.

آورده‌اند که... * وقت سحر

پادشاه پاسبان درویش است

گرچه رامش به فر دولت اوست

شاه نگهبان و مراقب مردم فرودست است اگرچه آرامش و آسایش مردم در گرو شکوه و عظمت اوست.

برو پاس درویش محتاج دار

که شاه از رعیت بود تاج‌دار

درباب کنون که نعمت هست به دست

کاین دولت و ملک می‌رود دست به دست

باید از قدرت و ثروت در جهت خدمت به خلق استفاده کرد چون هر دو ناپایدار است.

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

ز آن بیش تر که بانگ برآید فلان نماند

ای که دستت می‌رسد کاری بکن

پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

۱- بیت زیر با همهی ابیات به‌جز بیت تناسب معنایی دارد.

«درباب کنون که نعمت هست به دست

کاین دولت و ملک می‌رود دست به دست»

(۱) به نوبتند ملوک اندر این سپنج سرای

کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای

(۲) ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون

نیکی به‌جای باران فرصت شمار یارا

(۳) پادشاهی که طرح ظلم افکند

پای دیوار ملک خویش بکند

(۴) خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر

زان پیش تر که بانگ برآید فلان نماند

گزینه ۳ پاسخ است.

در بیت روی سؤال و گزینه‌های (۱)، (۲) و (۴) آمده است که برای نیکی کردن باید فرصت را مغتنم شمرد چرا که عمر انسان جاودانه نیست.

بعد از این روی من و آینه‌ی وصف جمال

که در آن جا خبر از جلوه‌ی ذاتم دادند

حافظ می‌گوید بعد از این روی از این آینه که جمال الهی در آن پدیدار است بر نمی‌دارم چرا که در آن جا تجلی جمال الهی را دیدم. خوب به نظر

شما مقصود از این آینه چیست؟ این قلب عارف است که خداوند در آن تجلی می‌کند. در حدیث نبوی داریم: «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

یعنی هر کس خودش را بشناسد بی‌گمان خدا را می‌شناسد.

مولانا در مورد تجلی خدا در قلب می‌فرماید:

آینه کز زنگ آرایش جداست

پر شعاع نور خورشید خداست

رو تو زنگار از رخ او پاک کن

بعد از آن آن نور را ادراک کن

راه شناخت خدا در خودشناسی ست.

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت

هر که خود بشناخت یزدان را شناخت

همه از ذات خود پیوسته آگاه

وزان جا راه بُرده تا به درگاه

خواهید که ببینید رخ اندر رخ معشوق

زنگار ز آینه به صیقل بزدایدید

آینه گشت سینه‌ی ما از فروغ عشق

شد جلوه‌گاه صورت معنی نماند ما

هاتف آن روز به من مژده‌ی این دولت داد

که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

هاتف: سروش غیبی

حافظ این دولت و خوشبختی را نتیجه‌ی صبر و ثبات خویش می‌داند «الصبر مفتاح الفرج» یعنی صبر کلید گشایش است.

گرت چون نوح نبی صبر هست در غم طوفان

بلا بگردد و کام هزار ساله برآید

صد هزاران کیمیا حق آفرید

کیمیایی هم‌چو صبر آدم ندید

صبر و ظفر دوستان قدیم‌اند

بر اثر صبر نوبت ظفر آید

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

آری شود ولیک به خون جگر شود

لعل: جواهر

این که پیرانه سرم صحبت یوسف بناخت

اجر صبریست که در کلبه‌ی احزان کردم

صبر دارویی است از بهر علاج دردها

عاقبت با این دوا مقصود حاصل می‌شود

صبر کن بر تلخ‌کامی‌ها که آخر روزگار

چشمه‌سار نوش سازد بوسه‌گاه نیش را

کارها از صبر آید نی شتاب

صبر کن الله اعلم بالصواب

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود

که ز بند غم ایام نجاتم دادند

برای نجات یافتن از غم دوران و رستگاری دو شرط لازم است. ۱- همت شخصی

تذکر: همت در لغت به معنی تلاش و اراده است اما در عرفان معنی عمیق و تأمل برانگیزی دارد.

همت، کمال خواستن و طلب رسیدن به خداست چه برای خود و چه برای دیگری.

در این بیت حافظ می‌فرماید همت من و انفاس سحرخیزان (دعای خیرشان) سبب شد از اسارت در غم‌های سطحی روزگار بر هم

همت طلب از باطن پیران سحرخیز زیرا که یکی را ز دو عالم طلبیدند

همت از پیر مغان خواه که از خود برهی جز بدین بدرقه مشکل شود این مرحله طی

روز وداع یاران

با ساربان بگویند احوال آب چشمم

تا بر شتر نبندد محمل به روز باران

سعدی با مبالغه‌ای شاعرانه می‌گوید به ساربانی آکه یار مرا با کاروان خود می‌برد! بگویند که من چگونه گریه می‌کنم تا در این روز بارانی (مقصود از باران، گریه‌های سعدی است) آماده‌ی سفر نشود.

به دنبال محمل چنان زار گرییم که از گریه‌ام ناقه در گل نشیند

ناقه: شتر

سپهر دیده‌ام از دود آه ابری گشت ز من گریز و مصون از نزول باران باش

آه همانند دودی جلوی چشمم را گرفت از من فاصله بگیر تا از گریه‌های من آکه مثل بارش شدید باران است! در امان بمانی

ساربان، رخت منه بر شتر و بار میند که در این مرحله بیچاره اسیری چندند

ای صبح شب‌نشینان جانم به طاقت آمد از بس که دیر ماندی چو شام روزه‌داران

سعدی با تشبیه مرکبی بی‌نظیر از دیر شدن روز در شب طولانی فراق گلایه می‌کند و می‌گوید:

شب دوری از معشوق سخت می‌گذرد همان‌طور که روز برای روزه‌دار سخت می‌گذرد (زمان اذان دیر می‌رسد).

شب عاشقان بی‌دل چه شب دراز باشد تو بی‌ساز اول شب در صبح باز باشد

شب فراق که داند که تا سحر چندست؟ مگر کسی که به زندان عشق در بند است

به چه دیر ماندی ای صبح! که جان من برآمد بزه کردی و نکردند مؤذنان ثوابی

بزه: گناه

چندین که بر شمردم از ماجرای عشقت اندوه دل نگفتم آلا یک از هزاران

حکایت شب هجرات نه آن حکایت حالی است که شمه‌ای ز بیانش به صد رساله برآید

مجملمش گفتم نکردم زان بیان و نه هم افهام سوزد هم زبان

مجمل: خلاصه

آن‌چه در مدت هجر تو کشیده هیبت در یکی نامه محال است که تحریر کنم

درس دهم

ترانه‌ی من

زمان که بخشنده بود، موهبت‌های خویش را تباه می‌سازد / آری، زمان فرّه جوانی می‌بژمرد

زمان نعمت‌هایی را که به انسان بخشیده بود از بین می‌برد / آری زمان شکوه جوانی را بژمرد می‌کند.

بر ابروان زیبا شیارهای موازی درمی‌افکنند / و گوهرهای نادر طبیعت را در کام می‌کشد

بر ابروان زیبا شیارهای موازی می‌افکند (انسان پیر می‌شود).

«پیام عبارت این است که روزگار هرچه را که به انسان می‌بخشد دوباره پس می‌گیرد. پس نباید فریفته‌ی نعمت‌های دنیا شد.»

احمق کسی باشد که دل در این گیتی غدار و فریفتگار بندد و نعمت و جاه و ولایت او را به هیچ چیز شمرد.

کسی احمق است که به این دنیای بی‌وفا و فریبکار علاقه‌مند گردد و نعمت و مقام و حکومت این دنیا را حتی کمی با ارزش بداند.

غدار: بسیار بی‌وفا

احمق مردا که دل در این جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت بازستاند.
 ذره‌ذره آن چه داد از من گرفت دیر دانستم که گیتی رهن است
 شاید هیچ کس در باب بی‌وفایی دنیا مثل سعدی سخن نگفته باشد به طور مثال:
 هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت
 وان دگر بخت هم‌چنان هوسی وین عمارت به‌سر نبرد کسی
 یار ناپایدار دوست مدار دوستی را نشاید این غدار
 عمارت: بنا، ساختمان به دیگری پرداخت: برای دیگری گذاشت
 هوس پختن: آرزو در سر داشتن به‌سر بردن: به پایان بردن، همیشه داشتن
 یار ناپایدار: در این‌جا استعاره از دنیا غدار: بی‌وفا

از گزند داس دروگر مرگ هیچ روینده را زنهار نیست

کل نفس ذائقة الموت: همه طعم مرگ را می‌چشند

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد
 آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و دهان شما نیز بگذرد
 اجل عام و خاص (همه) را گرفتار می‌کند.

پیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست هم بر پیادگان شما نیز بگذرد
 مرگی که زندگی را از بین می‌برد شما را هم از بین خواهد برد.

«شاعر در تخیل خود مرگ را به فیل، زندگی را به شاه و سربازان و قدرت شاهان را به سرباز بازی شطرنج تشبیه کرده است.»

۱- مفهوم جملهی «از گزند داس دروگر وقت هیچ روینده را زنهار نیست» با همه‌ی ابیات به‌جز متناسب است.

- | | |
|----------------------------|--------------------------------|
| در نهایت، نهایت همه‌چیز | (۱) در بدایت، بدایت همه‌چیز |
| داده‌ی خویش باز می‌خواهد | (۲) لیکن آن کس که زندگانی داد |
| مرگ را کند کی شود دندان | (۳) زین ترش بودنت در این زندان |
| چون که هنگام خوابش آمد خفت | (۴) هر کسی راه خوابگاهی رفت |

گزینه ۱ پاسخ است.

پیام متن سؤال از شکسپیر این است که هیچ‌کس از مرگ در امان نمی‌ماند، همین مفهوم در گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) نیز دیده می‌شود.
 در قرآن کریم آمده است: کل نفس ذائقة الموت

درس یازدهم

چشم به راه

شفایت می‌دهم از این‌رو که آسیبت می‌رسانم. دوستت دارم از این‌رو که مکافات می‌کنم.

در ادبیات عرفانی ما و آن‌چه در احادیث آمده است ایمان و سختی و امتحان به منزله‌ی دو کفه‌ی ترازو هستند، هر که ایمانش بیش تر سختی و امتحانش بیش تر است. در احادیث داریم:

«شدیدترین مردم از نظر گرفتاری به بلایا پیامبران و اصفیا هستند» و همچنین آمده است: «بلای انبیا از همه‌ی مردم سخت تر است، سپس بلای

صالحان و بعد هر کس به آن‌ها شبیه تر است.»

به اعتقاد تاگور

سختی و رنجی که به انسان می‌رسد نشانه‌ی لطف و آزمایش خداست.

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیش ترش می‌دهند

سیه‌گلیمان: بیچارگان (عاشقان)

شاعر از خدا می‌خواهد که بلای عشق را بر دل او قرار دهد

۱- سه مصراع: «خدا به انسان می‌گوید: / دوستت دارم / از این‌رو که مکافات می‌کنم.» با کدام بیت قرابت معنایی دارد؟

- | | |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| (۱) باورم نیست ز بدعهدی ایام هنوز | قصه‌ی غصه‌ که در دولت یار آخر شد |
| (۲) هر که در این بزم مقرب تر است | جام بلا بیش ترش می‌دهند |
| (۳) من خفته بدم به ناز در کتم عدم | حسن تو به دست خویش بیدارم کرد |
| (۴) در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود | از گوشه‌ای برون آی، ای کوکب هدایت |

گزینه ۲ پاسخ است.

در عبارت روی سؤال و گزینه‌ی (۲) این اعتقاد بیان شده است که سختی و رنجی که به انسان می‌رسد نشانه‌ی لطف و محبت خدا است و هر که نزد خدا محبوب تر باشد سخت تر مورد امتحان قرار می‌گیرد.

ماه روشنی‌اش را / در سراسر آسمان / می‌پراکند / و لکه‌های سیاهش را برای خود نگه می‌دارد.

ماه نماد انسان‌های ایثارگر است.

فداکاری و ایثار

معاش اهل مروّت بدین نسق بوده است / که جان خود به مروّت نثار می‌کردند

به اتفاق ز بهر حیات یکدیگر / هلاک خویش همه اختیار می‌کردند

نسق: شیوه، روش، گونه / اختیار می‌کردند: انتخاب می‌کردند

۲- مفهوم مقابل شعر زیر، در کدام گزینه آمده است؟

«ماه / روشنی‌اش را / در سراسر آسمان / می‌پراکند و لکه‌های سیاهش را برای خود نگه می‌دارد.»

(۱) خدا به انسان می‌گوید / دوستت دارم / از این رو که مکافاتت می‌کنم.

(۲) آنان که فانوسشان را / بر پشت می‌برند / سایه‌هاشان پیش پایشان می‌افتد.

(۳) هر کودکی / با این پیام / به دنیا می‌آید / که خدا / هنوز / از انسان نومید نیست.

(۴) خدا به انسان می‌گوید / شفایت می‌دهم / از این رو که آسیبت می‌رسانم.

گزینه ۲ پاسخ است.

در روی سؤال تاگور از ایثارگرانی که لطف و هدایتشان را بر همه عرضه می‌کنند.

در گزینه‌ی (۲) در نقطه‌ی مقابل (متضاد) از افراد بخیل و گمراهی می‌گوید که فانوسشان را بر پشت می‌برند (نمی‌خواهند فایده‌ای به دیگران برسانند).

تذکر: مفهوم مقابل یعنی مفهوم متضاد

درس دوازدهم

امید دیدار * آفتاب وفا

چه باشد گر خورم صد سال تیمار / چو بینم دوست را یک روز دیدار

دیدار: در این جا چهره، صورت

تیمار: غم

عاشق غم دوری از یار را به امید وصال تحمّل می‌کند.

اگرچه تلخ باشد فرقت یار / در او شیرین بود امید دیدار

فرقت: دوری، جدایی

یک دیدنم تلافی صد سال فرقت است / گر در غم فراق تو مرگم امان دهد

خوش است با غم هجران دوست سعدی را / که گرچه رنج به جان می‌رسد امید دواست

۱- بیت زیر با همی بیت‌ها به جز بیت گزینده‌ی قرابت معنایی دارد.

«چه باشد گر خورم صد سال تیمار / چو بینم دوست را یک روز دیدار»

(۱) خوش است اندوه تنهایی کشیدن

(۲) اگرچه تلخ باشد فرقت یار

(۳) چه خوش روزی بود، روز جدایی

(۴) تو را در دل درخت مهربانی

گزینه ۴ پاسخ است.

مفهوم بیت روی سؤال و سه گزینه‌ی اول این است که دوری از یار را با امید به دیدار مجدد می‌توان تحمّل کرد، اما در گزینه‌ی (۴) شاعر از

نامهربانی و بی‌وفایی معشوق سخن می‌گوید.

به چه ماند به سرو بوستانی

مرا در دل درخت مهربانی

سرو بوستانی نماد آزادی و مقاوم و پایدار بودن است.

عاشق، عشق و محبت خود را به سرو بوستانی تشبیه کرده است.

عشق و محبت عاشق پایدار است.

به خدا اگر بمیرم که دل از تو برنگیرم / برو ای طیبیم از سر که دوا نمی‌پذیرم

بهار دوستی‌ها خزان نمی‌گردد / گل همیشه بهار است آشنایی ما

هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود / هرگز از یاد من آن سرو خرامان نرود

تو را در دل درخت مهربانی

به چه ماند به گلزار خزانی

بی‌وفایی معشوق است.

من ندانستم از اول که تو بی‌مهر و وفایی
عهد نابستن از آن به که ببندی و نیایی
دی می‌شد و گفتم صنما عهد بجای آر
گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست

که تا از من نبرد جان شیرین

نبرم از تو امید ای نگارین

نگارین معشوق

عاشق می‌گوید از معشوق قطع امید نمی‌کنم تا بمیرم.

امید به وصال یار عاشق را زنده نگه می‌دارد.

مرا تا عشق صبر از دل برانداست
بدین آمیید جان من بمانداست
نسوزد جان من یک‌باره در تاب
که آمییدت زند گه‌گه بر او آب

سوختن جان: از بین رفتن جان، مردن
آب زدن: در این جا تسکین دادن، حیات بخشیدن

گر آمییدم نمماند وای جانم
مرا آمیید وصال تو زنده می‌دارد
زنده می‌کرد مرا دم‌بدم امید وصال
ورنه دور از نظرت کشته‌ی هجران بودم
که بی‌امییدت یک ساعت نممانم
وگرنه هر دمم از هجر توست بیم هلاک

نزدیک آفتاب وفا می‌فرستم

ای صبحدم ببین که کجا می‌فرستم

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستم
بنگر که از کجا به کجا می‌فرستم

صبا: باد صبا
سبا: سرزمین سبا

این سر به مهر نامه بدان مهربان رسان
کس را خبر مکن که کجا می‌فرستم

سر به مهر نامه: نامه‌ی سر بسته و مهر و موم شده، در این جا رازهای عاشق

ای جان حدیث ما بر دلدار بازگو
لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود

درس سیزدهم

پروانه‌ی بی‌پروا* سخن تازه* شراب روحانی* آورده‌اند که ...

بازگشت و دفتر خود باز کرد

وصف او بر قدر فهم آغاز کرد

سعدی از آن جا که فهم اوست سخن گفت
از او هرچ آن بگفتند از کم و بیش
ورنه کمال تو وهم کی رسد آن جا
نشانی داده‌اند از دیده‌ی خویش

۱- با توجه به درس «پروانه‌ی بی‌پروا» کدام بیت با ابیات زیر، تناسب معنایی دارد؟

«پرزنان در پرتو مطلوب شد»
«بازگشت او نیز و مشت‌ی راز گفت»
شمع غالب گشت و او مغلوب شد»
از وصال شمع شرحی بازگفت»

(۱) صورت من همه او شد صفت من همه او
(۲) بازگشت و دفتر خود باز کرد
(۳) گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است
(۴) با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم

گزینه ۲ پاسخ است.

ابیات روی سؤال شرح پروانه‌ای (عارفی) است که برای شناخت مطلوب می‌رود و پس از بازگشت به شرح مختصری که دیده بود می‌پردازد.

گزینه‌ی (۲) نیز به همین مطلب اشاره دارد.

تذکر: پیام ابیات این است که هر که به اسرار خدا حقیقتاً واقف شود از خود بی‌خود می‌شود و از زبان می‌افتد. پس هر که زبان به توصیف بگشاید بی‌خبر است.

یادآوری: به درس (۱) از سال سوم نگاه کنید (این مدعیان ...)

دیگری برخاست می شد مست مست

پای کوبان بر سر آتش نشست
خوبیستن گم کرد با او خوش به هم

دست درکش کرد با آتش به هم

پای کوبان: با شادمانی کش: آغوش

دو بیت فوق شرح حال پروانه‌ی بی پروا، (نماد عاشق راستین) است پروانه‌ای که شادمانه و بی باک بر سر آتش می نشیند و با معشوق و مطلوب خود

یکی می شود.

شرط عاشقی گذشتن از خود و فنا در یار است.

گفت خوبان چو پرده برگیرند عاشقان پیششان چنین میرند

برده برگرفتن: آشکار کردن میرند: می میرند

مژده‌ی وصل تو کو کز سر جان برخیزم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

قدس: پاکی، بهشت

۲- مفهوم بیت زیر با کدام بیت ارتباط معنایی دارد؟

«دست درکش کرد با آتش به هم خوبیستن گم کرد با او خوش به هم»

- (۱) بدان مقام رسید اتحاد من با دوست
- (۲) ز حد گذشت جدایی میان ما ای دوست
- (۳) مرا رضای تو باید نه زندگانی خویش
- (۴) دلی شکسته و جانی نهاده بر کف دست

گزینه ۱ پاسخ است.

در روی سؤال پروانه در آغوش آتش می رود و با شعله‌های آتش یکی می شود (گذشتن از خود و یکی شدن با یار). گزینه‌ی (۱) هم بیان کننده‌ی همین مفهوم است. مولانا می فرماید: چه شود گر من و تو، بی من و تو جمع شویم.

مفهوم کلی عبارت زیر در کدام بیت آمده است؟

«منطق الطیر داستان پرندگانی است که به قصد زیارت سیمرغ سرزمین خویش را ترک می کنند و پس از عبور از هفت مرحله‌ی دشوار تنها «سی مرغ» از آن‌ها به مقصد می رسند.»

- (۱) شود آسان ز عشق کاری چند
- (۲) مرا میرس که چونی، به هر صفت که تو خواهی
- (۳) صورت من همه او شد صفت من همه او
- (۴) در عشق صلاحی نبود جمله فساد است

گزینه ۳ پاسخ است.

پرندگانی برای یافتن سیمرغ سفر می کنند تنها سی پرنده (سی مرغ) به مقصد می رسند و متوجه می شوند سیمرغ خودشان هستند. خلاصه‌ی داستان در منطق الطیر عطار چنین است:

عاقبت از صد هزاران تا، یکی
جمله گفتند آمدیم این جایگاه
ما همه سرگشتگان در گهیم
مدتی شد تا در این راه آمدیم
چون نگه کردند آن سی مرغ زود

بیش نرسیدند آن جا اندکی
تا بود سیمرغ ما را پادشاه
بی دلان و بی قراران رهیم
از هزاران، سی به درگاه آمدیم
بی شک این سی مرغ، آن سیمرغ بود

مفهوم یکی شدن عاشق و معشوق در گزینه‌ی (۳) نیز به صورت آشکار آمده است: شاعر می گوید صورت و صفت (ظاهر و باطن) من همه غرق در یار شده است و دیگر خبری از من نیست (من به وحدت با یار رسیده‌ام = سی مرغ، سیمرغ شدند).

تا نگردهی بی خبر از جسم و جان کی خبر یابی ز جانان یک زمان

تا تعلقات را کنار نگذاری (در راه حق از خود نگذری) از معشوق حقیقی (خدا) باخبر نمی شوی. (برای این مفهوم به درس ۱۳ از سال دوم نیز نگاه کنید.)

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
حجاب چهره‌ی جان می شود غبار تنم
حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز
تا خبر دارم از او بی خبر از خوبشتم

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم
خوشا کسی که در این راه بی حجاب رود
با وجودش ز من آواز نیاید که منم

۴- مفهوم همه‌ی گزینه‌ها به‌جز گزینه‌ی آشنایی و محرمیت با محبوب، همراه با شوریدگی و سرمستی و سراندازی و بی‌ادعایی است که شرط کمال سالک است.

- (۱) آن که شد هم بی‌خبر هم بی‌اثر
 (۲) ای مرغ سحر را عشق ز پروانه بیاموز
 (۳) تا نگریدی بی‌خبر از جسم و جان
 (۴) شد یکی پروانه تا قصری ز دور

گزینه ۴ پاسخ است.

- در گزینه‌ی ۱: عطار می‌فرماید کسی که [در مقابل معشوق] از جسم و جان بی‌خبر شود اسرار عشق را درک می‌کند.
 در گزینه‌ی ۲: جان دادن و آواز نیامدن مصداق سرمستی، سراندازی و بی‌ادعایی است.
 در گزینه‌ی ۳: مفهوم گزینه‌ی (۱) بار دیگر توسط عطار نیشابوری تأکید شده است.
 در گزینه‌ی ۴: پروانه نمادی از عاشق است و مفهوم بیت این است که عاشقی در پی آگاهی یافتن از معشوق رفت.

هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود وارهد از حدّ جهان بی‌حد و اندازه شود

مولانا از محبوب خود می‌خواهد که اسرار عشق را - که تازه و زندگی‌بخش است و همانند سخنان روزمره تکراری و پوچ و ملال‌آور نیست - بر زبان آورد تا به دو جهان تازگی و طراوت ببخشد، سخنانی که فراتر از حدّ دو جهان است.

مطرب مهتاب رو آن چه شنیدی بگو ما همگان محرمیم آن چه بدیدی بگو

۶- بیت زیر با کدام بیت ارتباط معنایی دارد؟

- «فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر سخن نو آر که نو را حلاوتی دگر است»
 (۱) هین، سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود
 (۲) خاک سیه بر سر او کز دم تو تازه نشد
 (۳) روی کسی سرخ نشد بی‌مدد لعل لب
 (۴) هر که شدت حلقه‌ی در زود برد حقه‌ی زر

گزینه ۱ پاسخ است.

در بیت روی سؤال و گزینه‌ی (۱) شاعر گفتن سخنان تازه را ستایش می‌کند.

روی کسی سرخ نشد بی‌مدد لعل لب بی‌تو اگر سرخ شود از اثر غازه شود

سرخ شدن رو: کنایه از سعادت‌مند شدن لعل: جواهر

مقصود عنایت خداوند است. غازه: سرخاب، گلگونه از اثر غازه شود: ناپایدار و دروغین بودن

هیچ‌کس بدون لطف و عنایت خدا به سعادت نمی‌رسد و اگر کسی هم [بدون عنایت خدا] به سعادت برسد، آن سعادت، ناپایدار و دروغین خواهد بود.

باغ که بی‌تو سبز شد دی بدهد سزای او جان که جز از تو زنده شد نیست وی از شمار جان
 عزیزتی که هرگز درش سربتافت به هر در که شد هیچ عزت نیافت
 خوشی و خرمی و کامرانی کسی دارد که خواهانش تو باشی

۷- کدام بیت با بیت زیر تناسب معنایی دارد؟

- «خاک سیه بر سر او کز دم تو تازه نشد»
 (۱) راز نهان دار و خمش ور خمشی تلخ بود
 (۲) هر که شدت حلقه‌ی در، زود برد حقه‌ی زر
 (۳) هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود
 (۴) روی کسی سرخ نشد بی‌مدد لعل لب

گزینه ۴ پاسخ است.

به اعتقاد مولانا سعادت واقعی از جانب خداست و اگر کسی بدون عنایت خدا به سعادت برسد آن سعادت ناپایدار و دروغین است.

در بیت روی سؤال مولانا می‌گوید کسی که از دم حضرت رحمان تازه نگردد گرفتار رنگ و آوازه (زرق و برق و شهرت‌طلبی) می‌شود یعنی گرفتار چیزهای بی‌ارزش و بی‌ثبات می‌شود.

در گزینه‌ی (۴) نیز همین مفهوم تکرار شده است. مولانا می‌فرماید هیچ‌کس بی‌عنایت معشوق ازلی به سعادت نمی‌رسد و اگر هم برسد به سعادت ناپایدار و دروغین می‌رسد.

📖 ناقه‌ی صالح چو ز گه زاد یقین گشت مرا
 کوه پی مژده‌ی تو اشتر جمّازه شود
 قوم نمود از حضرت صالح علیه السلام خواستند که بچه‌ی شتری از دل کوه برای آنان بیرون بیاورد و به فرمان خدا این معجزه انجام شد. مولانا می‌گوید
 من با دیدن این معجزه به این یقین رسیدم که مژده‌ی عشق تو (خدا) کوه را هم چون شتر تیزرو به حرکت درمی‌آورد.

ناقه: شتر
 جمّازه: تیزرو
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد
 کوه در رقص آمد و چالاک شد

📖 راز نهان دار و خمش ور خمشی تلخ بود
 آن چه جگرسوزه بود باز جگرسازه شود
 راز را فاش نکن و خاموش باش اگرچه خاموشی سخت و عذاب‌آور است اما آن‌چه امروز مایه‌ی آزار توست (سکوت و گوشه‌گیری) [در آینده] برای
 تو مایه‌ی زندگی و نیکی می‌شود.

گفت پیغمبر هر آن کس سر نهفت
 زود گردد با مُراد خویش جفت
 جفت گفتن با مراد: به مراد و هدف خویش رسیدن

ساقیا بده جامی، زان شراب روحانی
 تا دمی بر آسایم زین حجاب ظلمانی
 حجاب ظلمانی: تن، نفس که مانع ادراک حقایق جان می‌شود.

شاعر شراب عشق می‌طلبد که با مستی آن نفس و تن را فراموش کند.
 هستی من شد حجاب او بده ساقی شراب
 تا کند از هستی من یک زمان غافل مرا

📖 ما سیه‌گلیمان را جز بلا نمی‌شاید
 بر دل بهایی نه هر بلا که بتوانی
 سیه‌گلیمان: بیچارگان (عاشقان)

شاعر قلندروار و خرسند از خدا می‌خواهد که بلای عشق را بر دل او فرار دهد چرا که می‌داند خدا دوستان خود را مورد بلا و امتحان بیش‌تری
 قرار می‌دهد.

نگاه کنید به درس ۱۲ سال سوم «شفایت می‌دهم...»

همه سلامت نفس آرزو کنند مردم
 خلاف من که به جان می‌خرم بلایی را
 لاجرم اغلب بلا بر انبیاست
 که ریاضت دادن خامان بلاست

لاجرم: ناچار

از همه خلق جهان افزون تر است
 زین سبب بر انبیا رنج و شکست

۸- مفهوم بیت زیر در کدام گزینه آمده است؟

«ما سیه‌گلیمان را جز بلا نمی‌شاید
 بر دل بهایی نه، هر بلا که بتوانی»

مگر توده‌هایی ز پندارها

(۱) چه دارد جهان جز دل و مهر یار

که بستند چشم خشایارها

(۲) جز افسون و افسانه نبود جهان

بریزند از دام جان تارها

(۳) مهین مهرورزان که آزاده‌اند

ندارند کاری دل‌افکارها

(۴) به شادی و آسایش و خواب و خور

گزینه ۴ پاسخ است.

عاشق در فکر زندگی مادی و لذّات دنیوی نیست و برای عاشق تنها یار عزیز است و بس.

عاشق بلای عشق را بر سعادت ظاهری ترجیح می‌دهد و از غم‌های عشق خرسند می‌شود.

در بیت روی سؤال همین مفهوم آمده است. سیه‌گلیمان (عاشقان بدبخت) در پی بلای عشق هستند (هیچ چیز جز آن نمی‌خواهند).

در گزینه‌ی (۱) شاعر می‌گوید تنها دل و مهر یار باارزش است و جز آن توده‌هایی از تفکرات بی‌ارزش در جهان می‌ماند.

در گزینه‌ی (۳) شاعر می‌گوید عاشقان آزاد اسیر نفسانیات و تعلّقات مادی (دام جان) نمی‌شوند.

📖 سلطان سنجر را در آن وقت که به‌دست غزان گرفتار شده بود، پرسیدند: «علّت چه بود که مُلکی بدین وسعت و آراستگی که تو را بود، چنین

مختل شد؟» گفت: «کارهای بزرگ به مردم خُرد فرمودم و کارهای خُرد به مردم بزرگ؛ که مردم خُرد کارهای بزرگ را نتوانستند کرد و مردم

بزرگ از کارهای خُرد عار داشتند و در پی نرفتند. هر دو کار تباه شد و نقصان به ملک رسید و کار لشکری و کشوری روی به فساد آورد.»

معظّم: بزرگ
 نوخواسته: تازه به دوران رسیده، نالایق

نخواهی که ضایع شود روزگار
 به ناکار دیده مفرمای کار

📖 گران جانی بی ادبی می‌کرد. عزیزی او را ملامت نمود. او گفت: «چه کنم؟ آب و گل مرا چنین سرشته‌اند» گفت: «آب و گل را نیکو سرشته‌اند، اما لگد کم خورده است.»

مقصود از آب و گل، سرشت و فطرت است.

لگد کم خورده است: به اندازه‌ی کافی تربیت نشده است.

در مورد تأثیر تربیت است.

هر که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخواست

فلاح: رستگاری

چون بود اصل گوهری قابل تربیت را در او اثر باشد

درس چهاردهم

کبوتر طوقدار* از ماست که بر ماست

📖 در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی‌تر، و آلا طاعنان مجال وقیعت یابند.

در زمان سختی‌ها با هم شریک بوده‌ایم، در زمان آسایش هم همراهی کردن سزاوارتر است، و گرنه طعنه‌زنندگان فرصت بدگویی می‌یابند.

فراغ: آسایش طاعن: طعنه‌زننده وقیعت: بدگمانی

تو نیکوروش باش تا بدسگال به نقص تو گفتن نیابد مجال

بدسگال: بداندیش، دشمن

زی تیر نگه کرد و پر خویش بر او دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

زی: به‌سوی

سعادت و شقاوت را خودمان برای خودمان رقم می‌زنیم.

اگر پرنیان است خود رشته‌ای و گر بار خار است خود کشته‌ای

پرنیان: حریبر

آتش به دو دست خویش در خرمن خویش من خود زده‌ام چه نالم از دشمن خویش

از هیچ آفریده ندارم شکایتی بر من هر آن چه می‌رسد از خویش می‌رسد

بدبختی‌ات از نیستی و درماندگی توست مسکین چه نشینی که ز تقدیر و قضا نیست

چو تو خود کنی اختر خویش را بد مدار از فلک چشم نیک‌اختری را

در گذشته بسیاری از مردم ستارگان را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانستند. ناصر خسرو با رد این نظریه می‌گوید وقتی تو خودت بخت خویش را

خراب می‌کنی، نباید از آسمان توقع بخت نیکو داشته باشی

ناصر خسرو شاعری عقل‌گراست که سرنوشت انسان را در گروه اعمال او می‌بیند و به بخت و ستاره و ... معتقد نیست.

چرا ز غیر شکایت کنم که هم‌چو حباب همیشه خانه‌خراب هوای خویشتم

چون هر چه می‌رسد به تو از کرده‌ی توست جرم فلک کدام و گناه ستاره چیست؟

۲- بیت زیر با هم‌هی ابیات به‌جز بیت گزینیه‌ی تناسب مفهومی دارد.

«زی تیر نگه کرد و پر خویش بر او دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست»

(۱) بر من از بیداد گردون صبح شادی شام غم شد چون کنم؟ گر صبح و شام از گردش گردون نالم

(۲) دایم ز خوی خود کشد آزار بدگهر خون است شیر، کودک پستان‌گزیده را

(۳) نیایدم گلّه ز خوی این و آن کردن در آتش از دل خویشم، چه می‌توان کردن؟

(۴) اگر ز دست بلا بر فلک رود بدخوی ز دست خوی بد خویش در بلا باشد

گزینه ۱ پاسخ است.

بیت روی سؤال و گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) بیانگر یک مفهوم مشترک هستند (از ماست که بر ماست) اما در گزینه‌ی (۱) شکایت از روزگار مطرح است.

درس پانزدهم نوروز* زاغ و کبک

اسلام همه‌ی رنگ‌های قومیت را زدود.

در اسلام اصل و نسب اهمیت ندارد. در آیه‌ی ۱۲ از سوره‌ی حجرات می‌خوانیم: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» یعنی: گرامی‌ترین شما نزد خدا

باتقواترین شماست.

مرد آن نیست که بر اصل و نسب فخر کند / مرد آن است کز او فخر کند اصل و نسب

۱- مفهوم همه‌ی گزینه‌ها به‌جز گزینه‌ی با جمله‌ی «اسلام همه‌ی رنگ‌های قومیت‌ها را زدود» مناسب است.

(۱) در مشرب رندان، به نسب نیست بزرگی

(۲) گوهرنمای جوهر ذاتی خویش باش

(۳) درست شد سخن پارسای مرد حکیم

(۴) ببین که حال چه داری مگو که اصلت چیست

گزینه ۳ پاسخ است.

شاعر در گزینه‌های (۱) می‌گوید بزرگی به اصل و نسب نیست.

در گزینه‌ی (۲) افتخار به نام پدر و به رخ کشیدن آن نکوهش شده است.

در گزینه‌ی (۴) هم شاعر می‌گوید خودت چه هستی، نگو که از چه اصل و نصبی.

زاغ و کبک:

محتوای این درس نشان‌دهنده‌ی نتیجه‌ی منفی تقلید کورکورانه و خودباختگی است.

خلق را تقلیدشان بر باد داد / ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

ز آن که تقلید آفت هر نیکویی است / که بود تقلید اگر کوه قوی است

که: کاه

۳- مفهوم همه‌ی ابیات به‌جز بیت گزینه‌ی دعوت به ابداع و نوآوری و پرهیز از تقلید نابه‌جاست.

(۱) مشو مقید همراه اگرچه توفیق است

(۲) در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

(۳) خواه بد و خواه نیک هرچه کنی تازه کن

(۴) از ره تقلید اگر حاصل شود کسب کمال

گزینه ۲ پاسخ است.

گزینه‌ی ۱: وابسته و پیرو نباش، هرچند در این کار توفیق تو باشد زیرا که خورشید با جریده‌روی (تک‌روی و اتکا به خود) به اوج و اعتبار رسید.

گزینه‌ی ۲: در این بیت حافظ می‌گوید: من سخنی از خود نمی‌گویم و هرچه خداوند به من تلقین می‌کند به زبان می‌آورم (استاد ازل: خداوند).

گزینه‌ی ۳: در هر کاری ابتکار داشته باشد، به دنبال پیروی از دیگران مباش و نوآوری داشته باش.

گزینه‌ی ۴: اگر با تقلید کسی بتواند به کمال برسد پس هر که در خم (کوزه) بنشیند باید افلاطون شود.

نکته: افلاطون از مال دنیا به‌جای خانه یک خم داشت که درون آن می‌نشست!

۴- همه‌ی بیت‌ها به‌جز بیت گزینه‌ی به عدم تقلید کورکورانه، توصیه می‌کند.

(۱) چند منقاد هر کسی باشی

(۲) هم ز خود جوی هرچه می‌جویی

(۳) خودپسندی مکن که اهل نظر

(۴) پی تقلید رفتن از کوری است

گزینه ۳ پاسخ است.

گزینه‌ی (۳) در نفی خودپسندی و غرور است و ارتباطی به تقلید کورکورانه ندارد.

درس شانزدهم

هجرت * آفتاب پنهانی * قرآن مصور

شبگیر غم بود و شبیخون بلا بود

قابیلیان بر قامت شب می تنیدند

هر روز عاشورا و هر جا کربلا بود

هابیلیان بوی قیامت می شنیدند

دوباره پلک دلم می برد، نشانه‌ی چیست

هر دو بیت به کشتار مردم توسط حکومت استبدادی اشاره دارد.

شنیده‌ام که می آید کسی به مهمانی

نذکر: گذشتگان بر این باور بودند که پریدن پلک چشم نشانه‌ی آمدن مهمان است.

چشم همی برد مگر آن یار می رسد

جهان قرآن مصور است / آیه‌ها در آن / به جای آن که بنشینند، ایستاده‌اند.

درخت یک مفهوم است / دریا یک مفهوم است / جنگل و خاک و ابر خورشید و ماه و گیاه / با چشم‌های عاشق بیا / تا جهان را تلاوت کنیم.

شاعر در تک تک پدیده‌های جهان آیات خدا را می بیند و ما را به ژرف‌نگری دعوت می کند.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

به نزد آن که جانش در تجلی است

همه عالم فروغ حق تعالی است

درس هفدهم

نیاز روحانی * چند رباعی * آورده‌اند که ...

به پاس یک دل ابری، دو چشم بارانی

پر است خلوتم از یک حضور نورانی

شاعر حضور یار را پاداش تحمل غم‌ها و گریه‌های همیشگی اش می داند.

چه مایه رنج کشیدم ز بار تا این کار

بر آب دیده و خون جگر گرفت قرار

۱- مفهوم کدام بیت، یادآور مفهوم بیت زیر است؟

«به پاس یک دل ابری، دو چشم بارانی»

بیا که یاد تو آرامشی است طوفانی

ز سمت مشرق جغرافیای انسانی

شنیده‌ام که می آید کسی به مهمانی

بیا که صاف شود این هوای بارانی

این ساز شکسته‌اش خوش آهنگ تر است

(۱) کنار نام تو لنگر گرفت کشتی عشق

(۲) طلوع می کند آن آفتاب پنهانی

(۳) دوباره پلک دلم می برد نشانه‌ی چیست

(۴) تویی بهانه‌ی آن ابرها که می گریند

بشکن دل بی‌نوای ما را ای عشق

ای عشق دل بی‌نوای مرا بشکن (غم عشق را در دلم قرار بده) چرا که صدای دل شکسته‌ی عاشق خوش تر و دلنشین تر است، مقصود از ساز در

این بیت دل است.

دل شکسته‌ی عاشق بارزش است و خدا در دل‌های شکسته جای دارد.

بکن معامله‌ای وین دل شکسته بخر

که با شکستگی ارزد به صدهزار درست

بازار خودفروشان آن سوی دیگرست

ما نیز دل شکسته داریم ای دوست

در کوی ما دل شکسته می خردند و بس

گفتی که به دل شکستگان نزدیکیم

فهم و زیرکی چاره‌ی راه نیست فضل خدا شامل دل شکستگان می شود.

درس هجدهم و نوزدهم

بخوان * بوی جوی مولیان * آورده‌اند که ... * شعر حفلی

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

مقصود از نگار حضرت محمد ﷺ است.

حافظ می‌گوید: پیامبر امی (سواد خواندن نوشتن نداشت) با وقوف به اسرار الهی به درجه‌ای رسید که بزرگ‌ترین مدرّسین شاگرد او شدند (دنبال‌رو او شدند).

یتیمی که ناکرده قرآن درست

کتب‌خانه‌ی هفت ملت بشست

پیامبری که هنوز وحی بر او تمام نشده بود، با رسالت خود، آثار همه‌ی ادیان را منسوخ کرد.

پیام هر دو بیت برتری وحی بر علم و عقل است.

اندوه و حسرت نویسنده‌ی «بخارای من، ایل من» از دوری ایل و تبار و بیلاق و بوی شبدر دوچین و صدای بلدرچین را در درس ۱۹ سال سوم داریم.

گلایه برای از دست دادن یار و دیار و طبیعت بکر و گرفتاری در شهر شلوغ و بی‌رحم و پرود

این گلایه‌ها در شعر حیدربابا اثر جاودانه‌ی استاد شهریار بسیار شاعرانه و عاشقانه دیده می‌شود.

بخش‌هایی از این شعر را با ترجمه‌ی منظوم خانم آزاده خشکناپی (خواهر استاد شهریار) می‌آوریم:

حیدر بابا صخره‌ها و سنگ‌هایت	قهقهه‌ی دلکش کبک‌هایت
همهمه‌ی بع‌بع بره‌هایت	می‌گشتم ای کاش دشت و دره را
می‌خواندمی چوپان بیار بره را	حیدربابا وقت غروب خورشید
جلوه کند مه پس ابر سفید	دهقان چو مشام خویش خورد و خوابید
به کودکان بگوز ما قصه‌ای	قصه‌ی سَر به سر غم و غصه‌ای ...
کنار چشمه پونه‌ها سر به سر	جالیزها هندوانه گل به سر
نبات و قند و سقز پیلهور	هنوز هم شیرین کند کام من
خاطره‌ی دلکش ایام من	حیدربابا دل تو خرسند باد
مذاق تو چو شکر و قند باد	رهگذرت هر کس و هر چند باد
بگو که پرده‌ی من شهریار	عمری است غم بر سر غم کرده بار

۱- اندوه و حسرت نویسنده‌ی «بخارای من، ایل من» از دوری ایل و تبار و بیلاق و بوی شبدر دوچین و صدای بلدرچین، از مفهوم کدام بیت، دریافت نمی‌شود؟

آن روز شوم رفت که صائب ملال داشت
هر دم پیام یار و خط دلبر آمدی
دیدار می‌نمودی هر روز یک دو باری
آن مرغ خوشدلی که تو دیدی پرید و رفت

۱) امروز خنده طرح به گلزار می‌دهد
۲) آن عهد یاد باد که از بام و در مرا
۳) آن خوشدلی کجا شد، و آن دور کو که ما را
۴) اکنون به دام صد غم و صد محنتم اسیر

گزینه ۱ پاسخ است.

در گزینه‌های (۲) و (۳) و (۴) شاعر گرفتار غم و ناراحتی است و حسرت روزهای خوب گذشته را می‌خورد، اما در گزینه‌ی (۱) صائب، از طی شدن روزگار بد و آمدن روزگار خوش خرسند است.

۲- عبارت «باید عزیزان و کسانت را ترک گویی و به همان شهر بی‌مهر، به همان دیار بی‌دیار، به همان آسمان دودگرفته بازگردی و در دفتری یا اداره‌ی محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی» با کدام بیت متناسب است؟

بهر شکر مکنش بسته در این تیره قفس
ای دم گرم تو آتش زده در ناکس و کس
کاندرین ملک چو طاووس به کار است مگس
جهد کن تا همه نیکی تو گویند ز پس

۱) طوطی روح تو را سدره نشیمن زبید
۲) تا جهان هست به یاد تو برآیم نفس
۳) گر تو را هست هنر عیب کسان بازجوی
۴) چون تو را رحلت از این دار فنا در پیش است

گزینه ۱ پاسخ است.

در روی سؤال نویسنده می‌گوید اگر ترقی مادی را بخواهی باید از تمام معنویات (عزیزان، محبت و ...) چشم‌پوشی و به شهر پلید و دودگرفته و بی‌مهر بروی (یعنی در ازای از دست دادن معنویات به مادیات می‌رسی).
در بیت (۱) شاعر به انسان هشدار می‌دهد که جایگاه روح انسان در سدره‌المنتهی (مجازاً در جوار خدا) است و نباید به خاطر مادیات او را گرفتار قفس دنیا کرد.

پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان باد است بلکه آن است سلیمان که ز ملک آزاد است
این بیت را به‌عنوان سرتیتر نوشتیم، به‌واقع تمام ابیات شعر ملک سلیمان قرابت معنایی دارند و همگی بر بی‌ثباتی و بی‌ارزش بودن دنیا اشاره دارند و این که انسان عاقل به چنین دنیایی دل‌بسته نمی‌شود.

مجو درستی عهد از جهان سست‌نهاد کاین عجزه عروس هزار داماد است
عجزه: پیرزن (مقصود دنیا) عروس هزار داماد است: به کنایه بی‌وفاست
جهان ای پسر ملک جاوید نیست ز دنیا وفاداری امید نیست
مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محمل‌ها

۳- در تمام ابیات به‌جز بیت به عدم وابستگی به تعلقات دنیایی اشاره شده است.

(۱) پیش صاحب‌نظران ملک سلیمان باد است
(۲) نه هر درخت تحمل کند جفای خزان
(۳) غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
(۴) زیر بارند درختان که تعلق دارند
گزینه ۲ پاسخ است.

بیت (۲) در ستایش تحمل سختی‌ها است.

گر پر از لاله‌ی سیراب بود دامن کوه مرو از راه که آن خون دل فرهاد است

رویدن لاله از خون عاشقان (شهیدان) تعبیر شاعرانه و سوزناکی است.

معنی بیت: «اگر لاله‌ها در دامن کوه سیراب هستند فریب نخور [الاله‌ها آبیاری نشده‌اند] بلکه از خون دل فرهاد (مقصود عاشقان شهید) سیراب شده‌اند.

بس که رفتند شهیدان غمت سوی عدم لاله‌ها غرقه به خون می‌دهد آن صحرا را
زین لاله‌ی بشکفته‌ی در دامن صحرا هر لاله نشان قدم راه‌نوردی است
یا خون شهیدی است که جوشد ز دل خاک هر جا که در آغوش صبا غنچه‌ی وردی است

ورد: گل سرخ

از غم داغ گل‌رخان از خاک لاله در خون تپیده می‌آید

گل‌رخ: زیبارو

از خون جوانان وطن لاله دمیده وز ماتم سرو قدشان، سرو خمیده

درس بیستم

اقلیم عشق

چشم دل باز کن که جان بینی

آن چه نادیدنی است آن بینی

امور نادیدنی (حقایق عالم روحانی و اسرار الهی) را با چشم دل می‌توان دید نه با چشم سر.

یادآوری: در نی‌نامه این مطلب را داشتیم.

دیدار خدا بُود میسر با دیده‌ی دل نه دیده‌ی سر

بی‌سر و پا گدای آن‌جا را

سر ز ملک جهان گران بینی

گدای راه عشق به چنان مرتبه‌ای می‌رسد که نسبت به پادشاهی جهان بی‌اعتنا می‌گردد.

عطار می‌فرماید:

عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم‌رو، سوزنده و سرکش بود

عاقبت‌اندیش نبود یک زمان درکشد خوش خوش بر آتش صد جهان

عشق چنان دولت و شکوهی دارد که هر که در وادی آن قدم بگذارد نسبت به ملک جهان بی‌اعتنا می‌شود.

هم در آن پابرهنه جمعی را

پای بر فرق فرقدان بینی

فرقدان: دو ستاره‌ی راهنما در صورت فلکی دب اکبر در نزدیکی قطب شمال

معنی بیت: در وادی عشق فقیران راه عشق را می‌بینی که پا بر فرق فرقدان نهاده‌اند (کنایه از عظمت و شکوه).

گدایانی از پادشاهی نفور به امیدش اندر گدایی صبور

نفور: دور شدن، رمیدن

پا بر سر کونین نهد از سر همت آن کس که چو من پیشه کند بی‌سروپایی

کونین: دو جهان

چه دیده‌اند گدایان عشق از در دوست غره‌ی شاهی مشو درویش این درگاه باش

غره: فریفته، مغرور

ملک عالم به هیچ نشمارد به داغ بندگی مردن بدین در من که دارم در گدایی گنج سلطانی به دست خوشا آن دم کز استغنا‌ی مستی فراغت: آسودگی

استغنا: بی‌نیازی

همه شب بر آستانه شده کار من گدایی دولت فقر بین که چون از سر فقر و افتخار

جان‌گذاری اگر به آتش عشق

عشق را کیمیای جان بینی

چند بیت در این مورد در درس ۹ سال چهارم ذکر شده است.

متعالی شدن به واسطه‌ی عشق است.

فراز مسند خورشید تکیه‌گاه من است هر دل‌ی کاو به عشق بینا شد

۱- بیت زیر با کدام بیت، تناسب معنایی دارد؟

«جان‌گذاری اگر به آتش عشق»

عشق را کیمیای جان بینی»

زهی سرمایه و سودا که فردا زان زبان بینی به مرو آ، تا کنون در گل تن آلب ارسلان بینی به هر جانب که روی آری، درفش کاویان بینی که تا بر هم زنی دیده، نه این بینی، نه آن بینی

۱) و امروز اندر این منزل تو را جانی زیان آمد
۲) سر آلب ارسلان دیدی، ز رفعت رفته بر گردون
۳) تو یک ساعت چو افریدون، به میدان باش، تا زان پس
۴) چه باید نازش و نالش، بر اقبالی و ادباری

گزینه ۳ پاسخ است.

در بیت روی سؤال شاعر می‌گوید اگر عاشق شوی عشق وجود تو را با ارزش می‌کند.

در گزینه‌ی (۳) سنایی می‌گوید: اگر همانند فریدون یا به میدان بگذاری به موفقیت و سروری می‌رسد.

خودمانیم این دو بیت چندان هم قرابت معنایی ندارند اما با توجه به سه گزینه‌ی دیگر، گزینه‌ی (۳) ارتباط معنایی بیش‌تری دارد.

آفتابیش در میان بینی

دل هر ذره را که بشکافی

خداوند در ذره ذره‌ی هستی تجلی دارد.

اگر یک ذره را دل برشکافی برون آید از آن صد بحر صافی

ای دفتر حسن تو را فهرست خط و خالها تفصیل‌ها پنهان شده در پرده‌ی اجمال‌ها

معنی بیت: خط و خال‌ها (آثار و پدیده‌های آفرینش) فهرست و نشانه‌هایی از جمال و کمال تو هستند. محاسن گسترده و نامحدود تو بسیار

مختصر و محدود بیان شده‌اند.

۲- همه‌ی گزینه‌ها به جز گزینه‌ی با بیت زیر ارتباط معنایی دارد.

«دل هر ذره را که بشکافی»

آفتابیش در میان بینی»

جهانی در دل یک ارزن آمد خلل یابد همه عالم سراپای برون آید از آن صد بحر صافی هزاران آدم اندر وی هویدا است

۱) درون حبه‌ای صد خرمن آمد
۲) اگر یک ذره را برگیری از جای
۳) اگر یک ذره را دل برشکافی
۴) به هر جزئی ز خاک ار بنگری راست

گزینه ۲ پاسخ است.

در روی سؤال و گزینه‌های (۱)، (۳) و (۴) به این مفهوم اشاره شده است که اگر نوع نگرش انسان متعالی باشد، در هر جزئی می‌تواند حقایق بسیاری را ببیند و هر ذره‌ای در این عالم، حقایق وسیعی را درون خود دارد. در یک ذره؛ خورشید، در دانه‌ای؛ صدها خرمن، در ارزنی؛ یک جهان، در ذره‌ای؛ صدها دریا و در ذره‌ای خاک؛ هزاران انسان را می‌توان دید. اما در گزینه‌ی (۲) به وابستگی همه‌ی اجزای عالم به یکدیگر اشاره شده است و این‌که هیچ‌یک از اجزای عالم قابل حذف نیست. تذکر: هر چهار گزینه از کتاب گلشن راز محمود شبستری انتخاب شده است.

تا به جایی رساندت که یکی

از جهان و جهانیان بینی

این بیت اعتقاد به وحدت وجود را نشان می‌دهد.

این‌که به هر جانب رو کنی خداست و خدا در همه‌جا تجلی دارد.

با یکی عشق ورز از دل و جان تا به عین الیقین عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

وحده لا اله الا هو: یگانه است و خدایی جز او نیست.

یار بی‌پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار

یار (خدا) در همه‌جا عیان است، تو باید دارای بصیرت باشی تا او را درک کنی.

به زیر پرده‌ی هر ذره پنهان جمال جان‌فزای روی جانان

جهان را سر به سر آینه می‌دان به هر یک ذره‌ای صد مهر تابان

مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند یعنی همه‌جا غیر خدا یار ندیدند

اگر یک قطره را دل برشکافی برون آید از آن صد بحر صافی

اگر به چشم حقیقت نظر کنی به جهان به هر چه بنگری آیت خدا بینی

آیت: آیه، نشانه

غیر او دیگر نمی‌آید به چشم هر چه می‌بینیم و می‌گوییم اوست

چونیکو بنگری در اصل این کار هم او بیننده هم دیده است و دیدار

مرا باری بحمدالله ز راه رافت و رحمت به‌سوی خطه‌ی وحدت برد عقل از خط اشیا

خدا را شکر که عقل من از همه چیز مرا به‌سوی وحدت وجود می‌برد.

۳- در همه‌ی ابیات به جز بیت گزینه‌ی اشاره به مسئله‌ی «وحدت وجود» شده است.

وحده لا اله الا هو

از جهان و جهانیان بینی

روز، بس روشن و تو در شب تار

لاله و گل نگر در آن گلزار

(۱) که یکی هست و هیچ نیست جز او

(۲) تا به جایی رساندت که یکی

(۳) شمع جویی و آفتاب بلند

(۴) ز آب بی‌رنگ صد هزاران رنگ

گزینه ۳ پاسخ است.

گزینه‌ی (۳) در بیان ناتوانی عقل در شناخت خداست.

۴- مفهوم کدام بیت با بیت زیر متناسب است؟

«ز کثرت جان خرم را غم و اندوه می‌زاید»

به وحدت آی تا خود را همیشه شادمان بینی»

بهر این راه توشه‌ای بردار

جلوه‌ی آب صاف در گل و خار

پسای اوهام و پایهی افکار

روز بس روشن و تو در شب تار

(۱) پا به راه طلب نه از ره عشق

(۲) چشم بگشا به گلستان و ببین

(۳) تا به جایی رسی که می‌نرسد

(۴) شمع جویی و آفتاب بلند

گزینه ۲ پاسخ است.

در بیت روی سؤال شاعر انسان را به وحدت وجود در مقابل کثرت دعوت می‌کند. همین مفهوم در گزینه‌ی (۲) نیز دیده می‌شود.

شاعر در گل و خار (همه‌ی پدیده‌های هستی) آب (خدا) را می‌بیند و از کثرت به وحدت رسیده است.

روز بس روشن و تو در شب تار

شمع جویی و آفتاب بلند

شمع نماد عقل و آفتاب نماد خداوند است.

شاعر می‌گوید آفتابی به آن بزرگی در آسمان است تو با شمع به دنبال یافتن آن هستی. یعنی صفات خداوند در همه‌جا هستی در تجلی است

آن‌وقت تو با عقل محدود خود در پی درک و اثبات او هستی.

می‌گویند شمس تبریزی از جایی می‌گذشت. کسی مشغول بحث و سخن‌رانی بود. شمس پرسید: چه می‌کنی؟ گفت: خدا را ثابت می‌کنم. گفت خدا

ثابت شده است و احتیاج به اثبات ندارد، خودت را ثابت کن.

به نور شمع جوید در بیابان

زهی نادان که او خورشید تابان

زهی: آفرین (در این جا برای تمسخر آمده است).

او نمی‌دیدش و از دور خدا یا می‌کرد

بیدلی در همه احوال خدا با او بود

گر دلیلت نباید از وی رو متاب

آفتاب آمد دلیل آفتاب

این بی‌واسطه شناختن خدا در فرمایش مولا علی علیه السلام آمده است:

«خدای را به خدا بشناسید و رسول را به رسالتش و اولوالامر را به آنچه از معروف، دادگری و نیکی انجام می‌دهد.»

که بود نزد عقل بس دشوار

شود آسان ز عشق کاری چند

* و باز هم بحث تقابل عقل و عشق!

مذهب عاشقان دگر باشد

عاقلان از بلا بهره‌ی زید

معلوم شد که عقل ندارد کفایتی

ز آنکه که عشق دست تطاول دراز کرد

چنان شده‌ست که فرمان عامل معزول

حدیث عقل در ایام پادشاهی عشق

معزول: عزل شده

عامل: حاکم

پای اوهام و پایه‌ی افکار

تا به جایی رسی که می‌نرسد

اگر در مسیر عشق گام برداری [به جایی می‌رسی که از خیال و فکر هم برتر است.

آن چه اندر وهم ناید آن شوم

بار دیگر از ملک قربان شوم

از مرحله‌ی فرشته بودن هم می‌گذرم (از ملائک برتر می‌شوم) به مرحله‌ای می‌رسم که از حد گمان و خیال فراتر است.

درس بیست و یکم

موسی و شبان

هر کسی را اصطلاحی داده‌ام

هر کسی را سیرتی بنهاده‌ام

خداوند به هر کسی سیرتی خاص عطا کرده و شیوه‌ای آموخته است تا خدا را با اصطلاحات خود ستایش کند.

دیوانه برون از همه آیین تو جوید

عاقل به قوانین خرد راه تو پوید

۱- بیت زیر با کدام بیت متناسب نیست؟

هر کسی را اصطلاحی داده‌ام

«هر کسی را سیرتی بنهاده‌ام»

تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس

۱) فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

سکندر آینه و خضر آب حیوان یافت

۲) به هر که هر چه سزاوار بود بخشیدند

به هر که هر چه سزا دید عاقبت آن داد

۳) مدبری که به گل نکفت و به گل جان داد

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

۴) حسد چه می‌بری ای سست‌نظم بر حافظ

گزینه ۱ پاسخ است.

در بیت روی سؤال مولانا می‌گوید: خداوند به هر کس سیرتی خاص او عطا کرده و شیوه‌ای آموخته است تا خدا را با اصطلاحات خود ستایش کند.

همین مفهوم در گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) دیده می‌شود.

گزینه‌ی ۲: به هر که هر چه سزاوار بود بخشیدند.

گزینه‌ی ۳: به هر که هر چه سزا دید عاقبت آن داد.

گزینه‌ی ۴: لطف سخن خداداد است.

۲- بیت زیر با کدام بیت ارتباط معنایی دارد؟

بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه»

«هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید

هر کسی را اصطلاحی داده‌ام

۱) هر کسی را سیرتی بنهاده‌ام

در حق او شهد و در حق تو سم

۲) در حق او مدح و در حق تو ذم

هر چه می‌خواهد دل تنگت بگو

۳) هیچ آدابی و تربیتی مجو

جام بلا بیش ترش می‌دهند

۴) هر که در این بزم مقرب‌تر است

گزینه ۱ پاسخ است.

شاعر در روی سؤال می‌گوید بلبل به زبان خود و قمری به زبان خود خدا را ستایش می‌کند (هر کس به اندازه‌ی ادراک و با اصطلاحات خاص

خودش به ذکر معبود می‌پردازد).

همین مفهوم در گزینه‌ی (۱) نیز آمده است. هر کسی را اصطلاحی داده‌ام.

۳- همه‌ی گزینه‌ها به‌جز گزینه‌ی با مفهوم «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» مناسب است؟

- (۱) هر که او بیدارتر بپروردتر
 (۲) هر کسی را سیرتی بنهادام
 (۳) هر کسی را بهر کاری ساختند
 (۴) مه فشانند نور و سگ عوعو کند
- هر که او آگاه‌تر رُخ زردتر
 هر کسی را اصطلاحی داده‌ام
 میل آن را در دلش انداختند
 هر کسی بر خلقت خود می‌تند

گزینه ۱ پاسخ است.

مفهوم آیه‌ی شریفه این است: «بگو هر کس فراخور خویش عمل می‌کند.»

در گزینه‌ی (۱) به این مفهوم اشاره شده است که هر که آگاهی بیش‌تری داشته باشد درد بیش‌تری خواهد داشت.

این بیت از دفتر اول مثنوی انتخاب شده است و مفهوم کلی آن این است که هر که نسبت به خدا آگاهی بیش‌تری داشته باشد و با حقایق عشق بیش‌تر آشنا باشد درد و رنجوری عاشقی در او بیش‌تر نمایان می‌شود.

درس بیست و دوم

شب‌نم عشق

گوهری بود در خزانه‌ی غیب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود و خزانه‌داری آن به خداوندی خویش کرده، فرمود که آن را هیچ خزانه لایق نیست الا حضرت ما یا دل آدم؛ آن چه بود؟ گوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبیه کرده بودند و بر ملک و ملکوت عرضه داشته، هیچ‌کس استحقاق خزانگی و خزانه‌داری آن گوهر نیافته، خزانگی آن را دل آدم لایق بود که به آفتاب نظر پرورده بود و به خزانه‌داری آن جان آدم شایسته بود.

خازن: نگهبان (در این متن، فرشته)

«امانت» اشاره دارد به آیه‌ی ۷۲ از سوره‌ی احزاب: «ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها عرضه کردیم؛ پس از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و انسان آن را بر دوش کشید. به‌درستی که او ستمگر و نادان بود.»

مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی که هم محبت و بندگی به کمال دارد و هم علم و معرفت به کمال دارد تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد.

سفت: دوش

هر خازنی به گنج امانت امین نبود این قرعه را کشید مشیت به نام ما

مشیت: اراده‌ی خدا

آدمی گر خون بگیرد از گران‌جانی رواست آن چه نتوانست بردن آسمان بر دوش اوست

۱- عبارت: «مجموعه‌ی می‌بایست از هر دو عالم روحانی و جسمانی تا بار امانت مردانه و عاشقانه در سفت جان کشد» با مفهوم کدام بیت نامتناسب است؟

- (۱) دور از تو ستون‌خانه‌ی غم شده‌ام
 (۲) آسمان سست‌پی، مرد شکوه عشق نیست
 (۳) آسمان بار امانت نتوانست کشید
 (۴) در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد
- بار غم عالم همه بر دوش من است
 رخس می‌باید که رستم را به میدان آورد
 قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند
 عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

گزینه ۱ پاسخ است.

عبارت روی سؤال و گزینه‌های (۱)، (۲) و (۴) به آغاز آفرینش انسان اشاره دارند. زمانی که خداوند امانت عشق را به آسمان‌ها عرضه کرد و آسمان از پذیرفتن آن سرباز زد اما انسان آن را پذیرفت.

اما در گزینه‌ی (۱) شاعر می‌گوید: از زمانی که از معشوق دور افتاده‌ام غم‌های عالم بر دوش من است.

ابلیس را چون در دل آدم بار ندادند و دست رد به رویش باز نهادند مردود همه‌ی جهان گشت.

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینه‌ی نامحرم زد

بس فتنه و شور در جهان حاصل شد

یک قطره از آن چکید و نامش دل شد

این دو بیت اشاره دارد به آغاز آفرینش انسان که با عشق حق آغاز شد.

حسن او چون دست در یغما نهاد

شور و غوغایی برآمد از جهان

۳- مفهوم رباعی زیر، با کدام گزینه مطابقت دارد؟

- «ز شبنم عشق خاک آدم گل شد
سر نشتر عشق بر رگ و روح زدند»
- (۱) دم به دم در هر لباسی رخ نمود
(۲) از خمستان جرعه‌ای بر خاک ریخت
(۳) یک کاسه‌ی زهر است که مرگش خوانند
(۴) اگر شراب خوری، جرعه‌ای فشان بر خاک
- بس فتنه و شور در جهان حاصل شد
یک قطره از آن چکید و نامش دل شد»
- لحظه لحظه جای دیگر پا نهاد
جنبشی در آدم و حوا نهاد
خوش درکش و جرعه بر جهان ریز و برو
از آن گناه که خیری رسد به غیر چه باک

گزینه ۲ پاسخ است.

رباعی روی سؤال و گزینه‌ی (۲) توصیفی زیبا از آغاز آفرینش هستند. خداوند وقتی قالب انسان را از گل سرشت، امانت عشق را در جانش نهاد و انسان خلق شد.

حضرت جلّت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شباروز تصرف می‌کرد.

گل آدم را تخمیر انداخته که ﴿خلق الانسان من صلصال کالفخار﴾ و در هر ذره از آن گل، دلی تعبیه می‌کرد.

معنی آیه‌ی شریفه: انسان را از گل خشک هم‌چون سفال آفرید (الرحمن - آیه‌ی ۱۴)

- نسبت اصلم ز خاک و آب و گل آب و گل را داد یزدان جان و دل
اصل ما و اصل جمله سرکشان هست از خاکی و آن را صد نشان
خلقت آدم چرا چل صبح بود؟ اندر آن گل اندک اندک می‌فزود

۴- مفهوم عبارت «حضرت جلّت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شباروز تصرف می‌کرد. گل آدم را تخمیر انداخته که ﴿خلق الانسان من صلصال کالفخار﴾ با همی ابیات به‌جز بیت متناسب است.

- (۱) مهیا کن روزی مار و مور
(۲) گل پیکرت را چهل بامداد
(۳) بدیعی است که شخص آفریند ز گل
(۴) دوصد مهره بر یکدگر ساخته است
- اگر چند بی‌دست و پایبند و زور
به دست خود از راه حکمت نوشت
روان را خرد بخشد و هوش و دل
که گل مهره‌ای چون تو پرداخته است

گزینه ۱ پاسخ است.

در عبارت روی سؤال و گزینه‌های (۲)، (۳) و (۴) به خلقت انسان توسط خدا از گل اشاره شده است.

اما در گزینه‌ی (۱) شاعر می‌گوید خداوند روزی مار و مورچه را با وجود داشتن دست و پا و زور و قدرت ابا فضل و قدرت بی‌کرانش آ می‌دهد. دو تذکر:

۱- مار و مور با بی‌دست و پا و بی‌زور لفا و نشر مرتب می‌سازند.

۱ ۲ ۱ ۲

۲- آیه‌ی شریفه‌ی ﴿خلق الانسان من ...﴾ یعنی انسان را از گل خشک هم‌چون سفال آفرید.

ابلیس پرتلیس یک باری گرد او (انسان) طواف می‌کرد و بدان یک چشم، اعورانه بدو درمی‌نگریست.

اعور: یک چشم

نویسنده شیطان را اعور می‌خواند، چرا که معتقد است او انسان را تنها از یک بُعد (بعد جسمانی) می‌نگریست.

- با دو دیده اول و آخر ببین هین مباش اعو چو ابلیس لعین
اعور آن باشد که حالی دید و بس چون بهایم بی‌خبر از باز پس

۵- عبارت «ابلیس پرتلیس یک باری گرد او طواف می‌کرد و بدان یک چشم، اعورانه بدو درمی‌نگریست» با کدام بیت، قرابت معنایی دارد؟

- (۱) چون شدی در خوی دیوی استوار
(۲) تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین
(۳) دیو سوی آدمی شد بهر شر
(۴) چشم آخربین تواند دید راست
- می‌گریزد از تو دیو ای نابکار
دیو آدم را نبیند غیر طین
سوی تو نامد که از شرّی بتر
چشم آخربین غرور است و خطاست

گزینه ۲ پاسخ است.

در عبارت روی سؤال نجم‌الدین دایه‌ی ابلیس را اعور (یک چشم) می‌خواند؛ چون او انسان را تنها از یک بُعد (بعد جسمانی) می‌نگریست و حقیقت و عظمت روحی وی را نادیده می‌گرفت.

همین مطلب در گزینه‌ی (۲) نیز آمده است:

دیو: شیطان طین: در این جا بُعد جسمانی انسان

معنی بیت گزینه‌ی (۴):

چشم دل که آخرت‌بین است درست‌بین و حقیقت‌نگر می‌باشد و چشم ظاهر که تنها دنبال منفعت مادی و نفسانی است تو را به غرور و خطا می‌کشانند.

مولانا در این بیت از دو نوع نگرش معنوی و مادی سخن می‌گوید. در جایی دیگر می‌فرماید:

چشم آخرین ببست از بهر حق چشم آخرین گشاد اندر سبق

گزیشه دو



مؤسسه آموزشی فرهنگی